

اینکه، فلاسفه عقیده دارند که الله از آنچه که برای افراد بشر روی می‌دهد، آگاهی ندارد؛ سوّم اینکه، فلاسفه دوباره زنده شدن بدن را انکار می‌کنند.»

با شخصیتی که غزالی از خود نشان داد، هیچکس جرأت نداشت از او انتقاد کند و اندیشه‌های منفی‌اش بیش از نقش مثبت او در ترویج خشک‌اندیشی در اسلام اثر گذاشت. نخست اینکه، مسلمانان را به داشتن ایمان بدون چون و چرا به جزئیات کلمات قرآن به عقب راند و آنچه را که مکتب معتزله در آزاد کردن نسبی اندیشه‌های مسلمانان رشته بود، پنبه کرد و مسلمانان را مجبور نمود با زاری و خواری در برابر تئوری وحی و الهام زانو بزنند. تمام سخنانی که قرآن در باره فروزه‌های انسانی الله گفته و معتزله آنها را انکار کرده بودند و تمام آنچه را که قرآن در مورد بهشت و حوریان شهوت‌برانگیز آن شرح داده و همچنین تئوری دوزخ با آنهمه پندارهای بیمارگونه‌اش در باره شکنجه و عذاب افراد، همه و همه دوباره جزء ساختار بدون چون و چرای ایمان مذهبی مسلمانان درآمد. بدتر از همه، غزالی دوباره عامل ترس و وحشت را به اسلام بازگردانید. بدین شرح که غزالی در آموزشهای مذهبی و پند و موعظه‌هایش، خشم و غضب الله را که هر لحظه ممکن است، گریبان افراد مردم را بگیرد و نیز مجازات‌های وحشتناک دوزخ را دوباره در اندیشه‌ها و ایمان مسلمانان جای داد.

اگرچه، غزالی فکر می‌کرد که ریاضیات، منطق و فیزیک نمی‌توانند در معتقدات مذهبی مسلمانان اثر منفی داشته باشند، با این وجود از اینکه روشهای علوم یاد شده، ممکن است از مرز ویژه خود تجاوز کرده و کلیت گسترده پیدا کنند، بیمناک بود. از اینرو، غزالی در پایه با روح آزاداندیشی و کنجکاوی‌های علمی تنها به خاطر نفس پژوهشی آنها مخالفت می‌کرد. برای مثال، در بخش هفتم، فصل دوم از کتاب *احیاء علوم الدین*، غزالی می‌گوید، برخی از علوم طبیعی مخالف مقررات مذهبی هستند و در فصل سوّم همان کتاب، او به مسلمانان پند و اندرز می‌دهد که از آزاداندیشی و کنجکاوی خودداری کنند و به آنچه که پیامبران گفته‌اند،

سر تسلیم فرود آورند. غزالی، متافیزیک یونانی‌ها را مایه نوآوری و بیدینی می‌داند، زیرا بنا به باور او استدلال منطقی در متافیزیک نمی‌تواند لغزش ناپذیر به شمار رود. او دوباره و دوباره تأیید می‌کند که خرد تنها قادر نیست به حقیقت دست یابد و این وحی و الهام است که بدون تردید، انسان را به حقیقت مسلم رهنمون می‌شود. جای بسیار شکفت است که غزالی از اصل خرد و سایر روش‌های فلاسفه برای حمله کردن به خرد پویا و آزاد و اندیشه‌گری‌های فلاسفه بهره می‌برد و آنرا «الهام و وحی» می‌نامید. سرانجام اینکه معلوم نیست که آیا ما باید غزالی را به مناسبت اینکه افرادی را که دارای عقاید بدعتگزارانه بودند (و در جمع هفده نفر می‌شدند)، کافر و بیدین اعلام نکرد، ستایش کنیم و یا اینکه او را به سبب اینکه برای هر کسی که آشکارا اعلام می‌کرد، بدن پس از مرگ همراه روح زنده نخواهد ماند، درخواست اعدام می‌کرد، محکوم کنیم؟

### ابوبکر محمد بن زکریای رازی (۹۲۵ - ۸۶۵ میلادی)

رازی بزرگترین اندیشمند تمام دوره‌های اسلامی بوده و این فرنام را تا سده هفدهم برای خود نگهداری کرده است. «مایر هوف» Meyerhof، همچنین او را بزرگترین پزشک دنیای اسلام و یکی از نامدارترین پزشکان تمام زمان‌ها و «گبری یللی» او را برجسته‌ترین آزاداندیش خردگرای سده‌های میانه اروپا و شرق که منکر عقیده پی بردن به وجود خدا (agnosticism) بود، می‌داند. رازی در ری (نزدیک تهران)، زایش یافت و در آنجا به آموزش ریاضیات، فلسفه، ستاره‌شناسی، ادبیات و شاید هم کیمیاگری پرداخت. امکان دارد که رازی نزد یکی از آزاداندیشان آن زمان به نام «ارانشهری» آموزش دیده باشد. برپایه نوشته «بیرونی»، ارانشهری «به‌هیچیک از مذاهب و ادیان معمول در آن زمان عقیده و ایمان نداشت و تنها به مذهبی اعتقاد داشت که خود به وجود آورده و برای تبلیغ آن کوشش به عمل می‌آورد.»<sup>۵۲۳</sup> بنابراین، «ارانشهری»، به گونه‌ای که بعدها خواهیم دید، ممکن است در رازی نفوذ کرده و او را وادار کرده باشد، از تمام مذاهب و ادیان دست بشوید. رازی در بغداد به آموزش پزشکی

پرداخت و در این شهر آموزش‌های پزشکی‌اش را به پایان رسانید. شهر بغداد در آن زمان یکی از مراکز بزرگ علمی و آموزشی بود و رازی در آن شهر به کتابخانه‌ها و بیمارستان‌های مجهزی که خود بعدها، به ریاست یکی از آنها گمارده شد، دسترسی داشت.

رازی، دست کم دویست کتاب در بسیاری از رشته‌های گوناگون به‌استثنای ریاضیات به رشته نگارش در آورده است. بزرگترین اثر پزشکی او فرنودسار بسیار بزرگی است، زیر فرنام *الهاوی*، که رازی برای نوشتن آن مدت پانزده سال کوشش کرده و در سال ۱۲۷۹ به لاتین برگردان شده است. رازی یک دانشمند تجربی و عملی بود و بهیچوجه با تنوری سروکاری نداشت. این موضوع از دفترهای یادداشت‌های کلینیکی او که از وی برجای مانده بخوبی روشن می‌شود. رازی، در این دفترها با دقت جزئیات بیماری‌های گوناگون، چگونگی درمان، پیشرفت درمان و نتیجه آنرا به ثبت رسانده است. او، شاید کسی است که برای نخستین بار در باره بیماری‌های عفونی آبله مرغان و سرخک، رساله‌هایی به رشته نگارش در آورده است. رازی با زحمات توانفرسا، چگونگی وضع کلیه اعضای بدن مانند قلب، چگونگی نفس کشیدن و غیره را برای درمان بیماری‌های گوناگون مورد مشاهدات تجربی قرار می‌داد. او در باره شمار زیادی از موضوع‌های پزشکی از قبیل بیماری‌های پوست، اشتهای، بیماری‌های مفاصل، تب و لرز، مسمومیت، تغذیه و غیره، کتاب‌هایی به رشته نگارش در آورده است.

رازی در علم شیمی نیز روش تجربه و مشاهده به کار می‌برد. او، همچنین با روش‌هایی که چشم‌پزشکان به کار می‌بردند و بیشتر جنبه تشریفاتی و غیر عملی داشت مخالف بود و برخلاف آنها، روش‌های درمان بیماری چشم و شرح تجربی آنها را با اسلوب استواری طب‌فردی نمود. شاید بتوان، او را در برابر کیمیاگران، نخستین شیمیدان واقعی به شمار آورد. برداشت فلسفی کلی رازی این بود که هیچ پدیده فلسفی در این دنیا از انتقاد برکنار نیست. او به هر سنت و فردی که در هر رشته‌ای روی می‌کرد، به ارزشیابی انتقادی آن می‌پرداخت. اگرچه، او برای

فلاسفه و دانشمندان بزرگ یونان باستان مانند سقراط، افلاطون و ارسطو، بقراط و جالینوس احترام و ستایش زیادی قائل بود، ولی خود را از آنها کمتر نمی‌دانست:

رازی معتقد بود که او بهتر از فلاسفه پیشین می‌فهمد و بیشتر از آنها می‌داند و در اصلاح فرآیندهای فلسفی آنها و یا افزودن آنچه را که خود با پژوهش و مشاهده کشف می‌کرد به دانشهای پزشکی پیش از خود، لحظه‌ای درنگ نمی‌نمود. برای مثال، هر زمانی که او در صدد درمان بیماری ویژه‌ای بر می‌آمد، نخست از آنچه که بنمایه‌های هندی و یونانی... و دکترهای عرب در باره آن بیماری گفته بودند، بهره‌برداری می‌کرد. ولی، هرگز به آنچه که دیگران گفته بودند، بسنده نمی‌کرد و عقیده و داوری خود را نیز در درمان به کار می‌گرفت.<sup>۵۲۹</sup>

رازی، مانند یک انسان کرای واقعی به خرد انسان ایمان داشت و برای آن ارزش بی‌نهایت قائل بود. او در کتاب *Spiritual Physick*<sup>۵۳۰</sup>، نوشته است:

آفریننده جهان (که نامش با شکوه باد)، تا آنجا که امکان داشت، به ما خرد دهش کرد تا ما بوسیله آن به هر آرزایی که برای این دنیا و آن دنیا درون ما نهفته است، دسترسی یابیم. خرد، بزرگترین برکت خداوند برای ماست و هیچ چیزی در این دنیا نمی‌تواند، مانند خرد ما را به فایده و مزیت شادی رهنمون شود. تنها عامل خرد است که ما را در بالای جانوران غیر منطقی قرار می‌دهد... ما می‌توانیم بوسیله خرد به آنچه که ما را بلند می‌کند و زندگی ما را شیرین و زیبا می‌سازد، دست یابیم. ما موفق شده‌ایم، بوسیله خرد چگونگی ساختن و بهره‌برداری از کشتی‌ها را بیاموزیم، به گونه‌ای که ما توانسته‌ایم به آنسوی سرزمین‌های دور که دریاها ما را از آنها جدا می‌کنند، دسترسی پیدا کنیم. ما موفق شده‌ایم، بوسیله خرد به دانش پزشکی با آنهمه فایده‌های زیادی که برای بدن دارد و تمام هنرهای دیگری که برای ما سودمندند، دست یابیم... ما بوسیله خرد، به شکل زمین و آسمان، قطر خورشید، ماه و سایر ستارگان و فواصل و حرکت‌های آنها پی برده‌ایم.

رازی با این عقیده اسلامی که دنیا از هیچ آفریده شده، موافقت ندارد. او باور دارد که جهان هستی در یک لحظه معین ایجاد شده، ولی از هیچ

به وجود نیامده است. رازی باور دارد که در جهان ما پنج اصل ابدی وجود دارند: آفریننده، روان، ماده، زمان و فضا. «روان غافل و ناآگاه ما چون به ماده تمایل داشت، خداوند برای تسکین آن، جهان هستی را آفرید و با این کار، روان را با ماده ترکیب کرد؛ ولی در ضمن به روان، هوش و درایت دهش کرد تا به آن بیاموزد که تنها در حالی از مصیبت‌های خود رها خواهد شد که پیوندش را با ماده قطع کند. زمانی که روان این حقیقت را پذیرا شود، در آن زمان دنیا نابود خواهد گردید»<sup>۵۲۶</sup> به نظر می‌رسد که رازی حتی با عقیده اسلامی وحدت خدا نیز مخالف می‌باشد. زیرا، عقیده به یگانگی ذات الله، نمی‌تواند با ابدی بودن روح، ماده، زمان و مکان و پیوستگی آنها با ذات الله سازگاری داشته باشد.

رازی در کتاب *Spiritual Physick* حتی یک مرتبه نیز نامی از خدا و گفتارهای پیامبران به میان نیاورده و این امر به گونه کامل بدون پیشینه است. زیرا در چنین کتاب‌هایی معمولاً به متون قرآن و گفتارهای محمد و عقاید اسلامی اشاره می‌شود. «آبروی» رازی را آدمی توصیف می‌کند که منکر پی بردن به وجود خداست (agnosticism) و با ژرف‌اندیشی هدف زندگی را در لذت و شادی می‌بیند و «این برداشت ذهنی را نشانه فروزه‌های ذهنی یک نجیب زاده ایرانی می‌داند که میل دارد از چگونگی اندیشه‌گری ایرانیان در باره زندگی غافل نشود»<sup>۵۲۷</sup> رازی، میانه‌روی را توصیه می‌کند، با ریاضت کشیدن مخالفت می‌ورزد، عقیده دارد که انسان با نیروی خرد باید احساسات و هیجاناتش را کنترل نماید و با نفوذپذیری از کتاب *Philebus*

\* افلاطون در آن کتاب در باره مفهوم آنچه که بشر «نیک» می‌داند، می‌گوید: آنچه که ما «نیک» و با «خوب» می‌خوانیم، با «لذت و خوشی» تفاوت دارد. پدیده «خوب» آن نیست که برای بشر تنها «لذت و شادی» ایجاد کند. «لذت و خوشی» لازمه زندگی بشر است و بدون تردید، زندگی را برای بشر نیک می‌سازد؛ ولی داور هیئتی خرد بالاتر از آن بوده و بر آن برتری دارد. افلاطون باور دارد که لذت به دو گونه بخش می‌شود: لذت خوب و بد. لذت‌های خوب با خرد هم‌آهنگ و همراه هستند و چون با طبیعت سازگاری دارند، از اینرو، رضایت بشر را به مراتب بیش از لذت‌های بد جلب می‌کنند. کافی نیست که چون انسان از عمیق احساس لذت می‌کند، آنرا خوب بنامد، بلکه باید آنرا با فرازوی خرد در برابر آثار غیر شادی بخش آن عمل بسنجد. هر گاه، در این سنجش، خرد به برتری آن داورى کرد، آن زمان می‌توان آن لذت و شادی را نیک و خوب دانست.

افلاطون به سخنی باثئوری hedonism که هدف زندگی را کسب لذت و خوشی و شادی می‌داند، مخالفت می‌ورزد. (اباز نمود مترجم.)

افلاطون، عقیده‌اش را در باره لذت و درد به تکامل می‌رساند. به عقیده او: «لذت و شادی، عامل مثبتی به شمار نمی‌رود، بلکه لذت و شادی در نتیجه از بین رفتن علت درد و بازگشت به حالت عادی پدید می‌آید.»

رازی، در باره زندگی پس از مرگ سکوت کرده و مانند اپیکور کوشش می‌کند، ترس از مرگ را بوسیله نیروی خرد کاهش دهد. عقیده رازی در باره مرگ در چکامه‌ای که او در سن سالخوردگی سروده، به شرح زیر کوتاه شده است:

براستی که من بدون اینکه بدانم . نابود می‌شوم

زمانی که مرگ دستش را روی قلبم می‌گذارد .

و در گوشه‌هایم زمزمه می‌کند که باید بروم

و من نمی‌دانم به کجا خواهم رفت

من نمی‌دانم، هنگامی که روحم از خانه تباه شده کوشتی‌اش

خارج می‌شود، کجا خواهد خفت.<sup>۵۲۸</sup>

پس از آنهمه سخنانی که غزالی با یقین استوار در باره پندارهای وابسته به شکنجه‌های دوزخ که شیفته و عاشق آنهاست، می‌گوید؛ عقیده رازی در باره مرگ و زندگی، در واقع نسیم تازه‌ای است که روان انسان را تازه می‌سازد.

رازی با این اندیشه‌های به‌باور مسلمانان کفرآمیز، محکومیت آنها را در سراسر جهان برای خود خرید و ابن حزم، ناصر خسرو و الکرمانی نیز در محکوم کردن او با دیگر مسلمانان همگام شدند. برخلاف الکندی، رازی باور دارد که هیچ امکانی برای نزدیک کردن مذهب و فلسفه وجود خارجی ندارد. رازی در دو اثری که در اسلام بدعت‌گزاری به شمار رفته و یکی از آنها زیر فرنام *De Tribus Impostoribus*، در آزاداندیشی اروپائیان دوره‌های پیشین نفوذ بسیار داشته، دشمنی خود را با مذاهبی که بر پایه وحی و الهام به‌وجود آمده‌اند، آشکار کرده است. رازی، کتاب دیگری در باره مخالفت با مذهب، زیر فرنام *On Prophecy* و یا در نبوت به رشته نگارش در آورده که از بین رفته است، ولی ما می‌دانیم که در آن کتاب وی ابراز عقیده کرده است که خرد انسان بالاتر از وحی و الهام می‌باشد و

رستگاری بشر تنها بوسیله فلسفه امکان پذیر خواهد بود .

رازی، در اثر دیگر خود که چون یک نویسنده اسماعیلی از آن انتقاد به عمل آورده و آنرا رد کرده است، برجای مانده؛ به گونه‌ای که «کراوس»، «پیتز» و «گابری یللی»<sup>۵۲۹</sup> بررسی کرده‌اند، گستاخی و بی‌پروائی خود را در اثبات باورهایش آشکار می‌سازد .

رازی می‌نویسد، تمام افراد بشر در سرشت مساوی بوده و به گونه برابر از موهبت خرد برخوردارند و ایمان کورکورانه برای آنها اهانت‌بار و خواری آور است. افزون بر آن، خرد افراد بشر را قادر می‌کند تا حقایق علمی را خیلی زود درک کنند. پیامبران، این بُزهای نر با ریش‌های دراز، نمی‌توانند ادعا کنند که از کوچکترین برتری معنوی و یا خردگرایانه بهره‌ای داشته‌اند. این بُزهای نر وانمود می‌کنند که از سوی خدا برای بشریت پیام آورده‌اند و زندگی خود را در راه برتری‌ترین خود نسبت به دیگران می‌گذرانند و کوشش می‌کنند، توده‌های مردم را به فرمانبرداری از سخنان الله که برآستی دربردارنده سود و فایده خود آنهاست، فرا خوانند. معجزه‌های پیامبران، شیادی و حيله‌گری و شرح داستان‌های دروغی است. بزرگترین دلیل پوچی و بیهودگی سخنان پیامبران آنست که آنها نسبت به یکدیگر سخنان ضد و نقیض و ناهمگون می‌گویند. آنچه که یکی از آنها حقیقت بدون چون و چرا می‌داند، پیامبر دیگر آنرا انکار و رد می‌کند؛ با این وجود، هر یک از آنها ادعا می‌کند که تنها او راست و درست می‌گوید. بدین ترتیب، درونمایه عهد جدید با تورات تناقض دارد و قرآن درونمایه انجیل را نادرست می‌خواند. قرآن، ترکیب ناهمجوری از «افسانه‌های پوچ و متناقضی می‌باشد»، که به گونه خنده‌داری لاف می‌زند که غیر قابل تقلید است؛ در حالیکه در واقع، ماهیت زبان و نگارش آن، همه مسخره و بیهوده است. دلیل پیروی افراد مردم از رهبران مذهبی را باید در رسم و عادت، سنت و تنبلی آنها در کاربرد هوش و خردشان جستجو کرد. ادیان و مذاهب، یگانه سبب جنگ‌های خونینی شده‌اند که افراد بشر را به روز سیاه نشانده است. ادیان و مذاهب، همچنین با تمام وجود با اندیشه‌گری‌های فلسفی و پژوهش‌های علمی دشمنی می‌ورزند،

زیرا تنها همین عواملند که می‌توانند سرشت فاسد و زیان‌آور و واپس‌گرایی آنها را آشکار سازند. نوشتارهای به‌اصطلاح مقدّس بی‌ارزش و پوچ بوده و بیش از اینکه برای بشر فایده داشته باشند، به آنها زیان رسانیده‌اند؛ «در حالیکه نوشتارهای باستانی مانند آثار افلاطون، ارسطو، اقلیدوس و بقراط؛ خدمات بسیار شایانی به بشریت کرده‌اند.»

افرادی که گرد پیامبران جمع می‌شوند، یا نادان و سبک‌مغز و یا زنان و جوانان می‌باشند. مذهب، حقیقت را خفه و دشمنی را گسترده می‌سازد. اگر کتابی بتواند وحی و الهام راستین به‌شمار رود؛ آن کتاب، رساله‌های هندسی، ستاره‌شناسی، پزشکی و منطق هستند که از لحاظ ارزش بمراتب بالاتر از قرآن می‌باشند. جالب آنجاست که در حالیکه فروزه یکتا و تقلیدناپذیر بودن و والایی ادبی قرآن را رازی ردّ و انکار می‌کند؛ مسلمانان بنیادگرا، همان فروزه‌ها را دلیل بر حقیقی بودن رسالت محمد می‌دانند.

فلسفه سیاسی رازی آن بود که اگر افراد انسان از ترور شدن بوسیله قوانین و مقرّرات مذهبی و یا فشارهای نابجای پیامبران در امان باشند، می‌توانند در یک اجتماع امن و آسوده بسر برند. تردید نیست که رازی به احکام و مقرّرات اسلام، مانند تحریم شراب اعتنائی نداشته است. به‌گونه‌ای که در پیش گفته شد، بنا به‌باور رازی، افراد بشر تنها از راه فلسفه و خرد می‌توانند به‌زندگی آسوده و مطلوب دست یابند و نه مذهب. رازی، باور داشت که علم و دانش نسل به‌نسل پیشرفت بیشتری خواهد داشت. اگرچه، پیروزی‌های رازی در پیشرفت‌های علمی، نقش کارسازی داشت و او در فراگشت‌های علمی زمان خود از مرزهای موجود آن زمان فراتر رفت؛ با این وجود، با گشاده‌مغزی قابل ستایشی معتقد بود، روزی خواهد آمد که مغزهای علمی والاتری، تمام دست‌آوردهای علمی آن زمان را پشت سر خواهند گذاشت و به‌پیشرفت‌های علمی مهمتری دست خواهند یافت. با توجه به آنچه که در بالا نسبت به معتقدات رازی گفته شد، تردید نیست که او در تمام سده‌های میانه، از همه اروپائیان و مسلمانان، سخت‌تر به‌دین و مذهب انتقاد وارد کرده است. بخش مهمی از آثار دین‌ستیز رازی یا از بین رفته و یا کمتر برای خواندن مردم در



دسترس بوده، با این وجود با توجه به ماهیت آنها می‌توان گفت که در زمان رازی، نرمش‌پذیری در برابر دین‌ستیزی و آزاداندیشی‌های مذهبی بیشتر از سایر دوره‌ها و مکان‌ها بوده است.

سرانجام، رازی این بزرگ‌اندیش‌مندها همه زمان‌ها نتوانست از دست خشک‌اندیشان و خلیفه ستمگر زمان، «المقتدر بالله» جان سالم بدر ببرد. او را به دستور خلیفه عباسی دستگیر کردند و نزد وی بردند. خلیفه نابخرد و کوتاه‌اندیش، دستور داد آنقدر کتابش را به سرش بکوبند تا یا سرش شکسته شود و یا کتاب. مأموران خلیفه، آنقدر کتاب این بزرگ‌اندیش‌مرد را به سرش کوبیدند تا وی نابینا شد. پس از اینکه رازی نیروی بینائی‌اش را از دست داد، چشم‌پزشکی حاضر شد، چشمان وی را درمان کند. ولی، رازی از پذیرش پیشنهاد او خودداری کرد و گفت: «من از این دنیا به اندازه کافی دیده‌ام و نیازی ندارم که آنرا بیشتر ببینم.» رازی، پس از مدت کوتاهی از جنایتی که خلیفه عباسی در باره‌اش مرتکب شده بود، جان سپرد. (این پاراگراف بازنمود مترجم، دکتر مسعود انصاری است).

## دوره دوم فلسفه اسلامی

رویه‌مرفته، مهمترین فلاسفه دوره دوم اسلامی، مسلمانان غربی بوده‌اند. این فلاسفه عبارتند از: اومپاس (ابن‌بجاء)، «ابن طفیل» و «اورس» (ابن رشد).

### ابن‌بجاء (درگذشته در سال ۱۱۳۸ میلادی)

«ابن‌بجاء»، از همه فلاسفه این دوره کمتر مذهبی بوده و فلسفه را به عنوان وسیله‌ای برای انتقاد اخلاقی از تمایلات ماتریالیستیکی زمان خود به کار برده است. او معتقد بود که فیلسوف باید خود را از توده‌های مردم جدا کند و زندگی‌اش را تنها از راه خرد و درایت به‌اندیشه‌گری‌های معنوی ویژگی دهد. «ابن‌بجاء» دوباره زنده شدن بدن و یا زنده شدن روان انسان

را انکار می‌کند و باور دارد که تنها نیروی خرد و درایت انسان زنده خواهد ماند. ولی، برای نیروی درایت و خرد فروزه فردی قائل نیست. نه تنها این فلسفه خوش‌آیند یک مسلمان عادی نیست، بلکه برای او رفض و بدعت نیز به‌شمار می‌رود. دشمنان «ابن‌بجاء» به‌او برچسب خداناشناسی زدند و او را متهم کردند که قرآن و تمام اصول و احکام اسلام را انکار کرده و می‌گویند با خوراندن زهر به زندگی او پایان دادند.

### ابن طفیل (درگذشته در سال ۱۱۸۵ میلادی)

«ابن طفیل» بوسیله افسانه فلسفی‌اش به‌نام «حتی بن یقظان»، به شهرت رسیده است. قهرمان این افسانه به‌همان نام خودش، به‌تنهایی در یک جزیره بیابان‌مانند، زایش می‌یابد و بتدریج برای زنده ماندن تجربه و مهارت به‌دست می‌آورد. او سرانجام بوسیله بهره‌برداری از خرد خود به‌دانش فلسفی دست می‌یابد. هنگامی که «حتی بن یقظان»، در آن جزیره بسر می‌برده، به‌گونه ناگهانی شخصی از یک جزیره نزدیک به‌آن به‌نام عسل وارد آن جزیره می‌شود. «عسل» در شرایط مذهب سنتی پرورش یافته، ولی به تفسیرهای مجازی و ویژه نوشتارهای مقدس که با تفسیرهای معتقدان عادی تفاوت دارد، تمایل نشان می‌دهد و وارد آن جزیره شده است تا در تنهایی بتواند در باره خدا اندیشه‌گری کند. پس از اینکه ایندو («حتی» و «عسل») در باره عقاید فلسفی خود با یکدیگر بحث و گفتگو می‌کنند، به‌این نتیجه می‌رسند که مذهب فلسفی «حتی» با تفسیرهای مجازی و غیر عادی که «عسل» از مذهب سنتی خود می‌کند، یکسان است. سپس، «عسل» به‌جزیره خود باز می‌گردد. باید توجه داشت که ساکنان آن جزیره، از مذهب سنتی خود پیروی می‌کردند و تنها به‌مفاهیم واژه‌های متون مقدس عقیده داشتند و نه تفسیرهای مجازی و ویژه آنها. «عسل» کوشش می‌کند، اصول مذهب فلسفی خود را به ساکنان جزیره‌اش آموزش دهد، ولی بزودی می‌فهمد که آنها استعداد درک آنرا ندارند و از اینرو، در هدف خود با شکست روبرو می‌شود. در واقع، بیشتر ساکنان آن جزیره، بیشتر از یک حیوان توان درک نداشتند.

«ابن طفیل» آشکارا از استقلال فلسفه دفاع می‌کند. «حی» هواخواه فلسفه است و «عسل» از حکمت الهی فلسفی جانبداری می‌کند. اگرچه، «ابن طفیل» در ظاهر از هم‌آهنگی و سازگاری دین و فلسفه دفاع می‌کند، ولی نشان می‌دهد که حقایق دینی و فلسفی با یکدیگر قابل جمع نیستند. «حی» و «ابن طفیل» باور دارند که تنها حقیقت فلسفی که بوسیله خرد خالص به دست می‌آید، برای انسان دارای ارزش می‌باشد؛ ولی شوربختانه تنها گروه ناچیزی از افراد مردم به دستیابی آن کامیاب می‌شوند. حقیقت مذهبی تنها برای توده‌هایی که دارای اندیشه خفته هستند، کارآمد دارد. این افراد، زندگی و فعالیت‌های خود را وقف فرمانبرداری از دستورهای مذهبی و پیروی از سنت‌های آن می‌کنند. مسلمانان عادی را باید جزء گروه اخیر به‌شمار آورد.

### اوروس (ابن رشد) ۱۱۹۸-۱۱۲۶ میلادی

«ابوالولید محمد بن احمد بن رشد» یا «اوروس» در یک خانواده حقوقدان زایش یافت و نزد خود نیز علوم حقوقی یاد گرفت و برای مدتی در Cordoba و Seville به شغل دآوری اشتغال داشت. همچنین، او به آموزش پزشکی و فلسفه پرداخت و یکی از بزرگترین تفسیرکنندگان آثار ارسطو به‌شمار رفته است. عقاید و اندیشه‌های فلسفی او بحث‌های تنیدی را بین کارشناسان برانگیخته و افراد عادی باید آنها را با دقت بررسی کنند. آنچه که در نوشته‌های «ابن رشد» اهمیت دارد، پیوند بین فلسفه و مذهب می‌باشد که در این مورد با توجه به معتقدات «ابن رشد» بسیار بحث شده است.

بر پایه نوشته «ارنست رنان» Ernest Renan، «ابن رشد» یک خردگرای یکتا و بی‌مانند بود که با اصول و عقاید مذهبی مخالفت می‌کرد و نوشتارهای مذهبی او برای پنهان کردن عقاید واقعی‌اش از علمای اسلامی نگارش شده است. البته، بسیاری از دانشمندان سده بیستم، مخالفت «ابن رشد» را با مذهب انکار کرده و باور دارند که او یک مسلمان واقعی بود و عقیده داشت که مذهب و وحی و الهام، هر دو دارای واقعیت

هستند. دانشمندان جدید نیز موافقت ندارند که «ابن رشد» به یک حقیقت دوسره معتقد بود: یک حقیقت دینی که برای توده‌های بیسواد مفید است و دیگری حقیقتی که افرادی انگشت‌شمار و خردگرا از آن پیروی می‌کنند. ولی، برخلاف عقیده یاد شده، یک حقیقت مذهبی وجود دارد که برای همه مردم، بدون توجه به تحصیلات و یا قدرت درک و فهم آنها می‌تواند مورد بهره‌برداری قرار بگیرد. به هر روی، از همه این عقاید که بگذریم، باید دانست که «ابن رشد» تنها با علمای دین مخالف بود و عقیده داشت که آنها تنها مردم را سرگردان می‌کنند و باور دارد، خردمندانه‌تر آنست که انسان به مفاهیم ظاهری قرآن پای‌بند باشد.

«ابن رشد» معتقد بود که شریعت، مطالعه و بررسی فلسفه را تنها برای افرادی که قدرت درک آنها داشته و روش استدلالی ارسطو را به کار ببرند، مجاز می‌داند. برپایه باور «ابن رشد» قرآن دارای آیه‌هایی است که نیاز به تفسیر دارند، ولی کار تفسیر قرآن باید تنها بوسیله افرادی انجام شود که دارای شایستگی علمی بسنده می‌باشند. سایر بخش‌های قرآن و متونی که تشکیل بخشی از شریعت اسلام را می‌دهند، باید با مفاهیم ظاهری آنها درک شوند؛ زیرا تفسیر آنها به بیدینی و نوآوری‌های رفض و بدعت‌گزاری منتهی خواهد شد.

درک و فهم عقیده «ابن رشد» در باره معاد و زنده شدن مرده پس از مرگ، کار آسانی نخواهد بود، زیرا به نظر می‌رسد که او عقیده‌اش را در این باره تغییر داده و یا دست‌کم، آنرا پالایش کرده است. دیدگاه «ابن رشد» در مورد معاد با عقاید سایر دانشمندان در این مورد متفاوت است. «دوبوئر»<sup>۵۱۱</sup> de Boer معتقد است، «ابن رشد» باور داشت، تئوری فناپذیری افراد انسان درست نیست و «ماهیت فرد انسان پس از مرگ انسان نابود می‌شود». «جورج هورانی»<sup>۵۱۲</sup> George Hourani عقیده داشت که «ابن رشد» باور داشت، «بدن انسان در هنگام مرگ نابود می‌شود، ولی در هنگام معاد، بدن آسمانی تازه‌ای به او داده می‌شود تا روان وی در خانه آن جای بگیرد». «مرمورا»<sup>۵۱۳</sup> Marmura براین عقیده است که «ابن رشد» در نوشتارهای فنی‌اش (مانند تفسیراتی در باره ارسطو)، به فناپذیری روان

بشر عقیده‌ای ندارد، ولی در نوشته‌های دیگرش، «به تأکید فناپذیری روان می‌پردازد که معلوم نیست آیا هدفش تنها فناپذیری روان است و یا بدن را هم دربرمی‌گیرد.» در نوشته دیگری «ابن رشد» به تأکید تئوری معاد بدن می‌پردازد. «فخری»<sup>۱۱۵</sup> Fakhry می‌نویسد، تئوری «ابن رشد» در باره معاد آنست که «تنها چیزی که امکان دارد، پس از مرگ از انسان بر جای بماند، خرد و درایت اوست.» «هورانی»، «مرمورا» و «دوبوئر»، باور دارند که معتقدات و اندیشه‌های «ابن رشد» خوش‌آیند روحانیون بنیادگرا نبوده است؛ «مرمورا» حتی با عقیده «رنان» همسان می‌شود و می‌گوید، شاید دلیل اینکه «ابن رشد»، اینهمه سخن‌های ناهمگون در باره معاد گفته، آنست که وی می‌خواسته است، خود را از متهم شدن به بیدینی حفظ کند.

عقیده «ابن رشد» در باره وضع زنان در اسلام، به اندازه‌ای روشن بینانه است که خشم هر مسلمان بنیادگری را برمی‌انگیزد. «ابن رشد» می‌نویسد، سبب بسیاری از مصیبت‌های زمان ما، از جمله فقر و تنگدستی، از نگهداری زنان در خانه‌ها، ناشی می‌شود. به گفته دیگر، ما بجای اینکه اجازه دهیم، زنها در تولید فرآورده‌ها و دارائی‌های مادی و معنوی و نیز نگهداری از آنها شرکت جویند، برای بهره‌گیری و لذت از وجودشان، مانند حیوانات اهلی و گیاهان خانه‌ای، آنها را در خانه نگه می‌داریم<sup>۱۱۶</sup>

«ابن رشد»، در فلاسفه لاتین و دانشمندان سده سیزدهم نفوذ بسزائی کرده است. کار «ابن رشد»، در دانشگاه Padau، در پاره ارسطو منتهی به گسترش علوم عملی و قیاسی شد و در نتیجه یک مکتب فکری ویژه وابسته به «ابن رشد» ایجاد گردید، ولی «ابن رشد» در رشد فلسفه اسلام هیچ تأثیری نبخشیده و پس از درگذشت «ابن رشد»، نام این فیلسوف بزرگ در اسلام به باد فراموشی سپرده شد. با درگذشت «ابن رشد» و پدید آمدن مکتب اشعری، فلسفه در اصل در اسلام رو به زوال و سنگی شدن گذاشت. «آبری»، در این باره می‌نویسد:

سرانجام، آوای روشنکرانه «ابن رشد» بوسیله تندر سرزنش‌های «ابن تیمیه»

خاموش شد. در زمانی که تاریخ‌نویس نامدار، ابن‌خلدون (در گذشته در سال ۱۴۰۶)، مشغول تهیه مطالبی در باره علوم مقدس و نیز موارد کفرآمیز شده بود، فلسفه آنچنان به‌سراشیب خواری فروریخته بود که در ردیف سحر و جادو، طلسم و کیمیاگری قرار گرفته و ارزش آن از موضوع‌های مردودشده وابسته به ستاره‌بینی فراتر نمی‌رفت.<sup>۵۲۶</sup>

در آغاز سده بیستم، از سوی جنبش رنسانس اسلامی، کوشش بدون برنامه و ناشیانه‌ای به عمل آمد تا فلسفه «ابن‌رشد» را به‌عنوان فلسفه یک فیلسوف بزرگ خردگرا که هواخواه ایجاد حکومت غیر مذهبی بود، رواج و رونق دهد. این جنبش زیر تأثیر تفسیرات «رنان» از آثار «ابن‌رشد» بنیاد گرفت. «رنان» بیش از اندازه به تأکید فروزه خردگرایی «ابن‌رشد» پرداخته، ولی نوشتارهای او را در باره امور مذهبی و حقوقی کم‌اهمیت شمرده بود.

### دانش‌های یونانی و تمدن اسلامی

هنگامی که وارد بحث علم می‌شویم، ناچار باید به‌ماهیت جهانی تمدن اسلام و بزرگی آن اشاره‌ای داشته باشیم. نگاه کوتاهی به‌واژه‌هایی که دارای پایه تازی هستند و وارد زبانهای اروپائی شده‌اند، حدّ نفوذ تمدن اسلام را در دانش‌های اروپائی نشان می‌دهد. این واژه‌ها عبارتند از: قلیا؛ زیرکونیوم؛ انبیق؛ شربت؛ کافور؛ بؤراکسی؛ اکسیر؛ تلق؛ الدبران؛ (ستار روشن و قرمز رنگی است. در پهنه فلکی ثور)، الطیر؛ منکب‌الجوزا؛ نظیر؛ سمت‌الرأس؛ لاجورد (نیل)؛ صفر؛ رمز؛ جبر؛ حساب رومی (محاسبه بوسیله ۹ رقم و صفر)؛ عود؛ کمانچه؛ کنگر؛ قهوه؛ یاسمن؛ زعفران و کاسنی زرد. ولی، البته باید دانست که دانش‌های اسلامی از آثار یونانی‌های باستان گرفته شده و اهمیت مسلمانان در آنست که این دانش‌ها را از یونانی‌ها و (هندوها) برداشت کردند و آنها را نگهداری نمودند، زیرا در غیر اینصورت ممکن بود از بین برود. اگرچه، دانشمندان اسلام در گسترش قابل توجه آثار یونانی‌ها اقدامی نکردند، ولی در مثلثات به پیشرفت‌هایی دست یافتند؛ به‌گونه‌ای که می‌توان آنها را نوآور

هندسه سطحی و هندسه کروی که در بین یونانیان وجود نداشت، به شمار آورد. در علم نور نیز دانشمندان اسلام، مانند «الخازن» (در گذشته در سال ۱۰۳۹) و «الفریسی» (در گذشته در سال ۱۳۲۰)، به آغاز کارهای پایه‌ای پرداختند. فعالیت‌های اسلام در رشته‌های کیمیاگری، سحر و جادو و ستاره‌شناسی و عقیده آنها به مهار کردن طبیعت نیز پژوهش و تجربه اروپائیان را برانگیخت و در گسترش دانش آنها نقش مهمی بازی کرد. البته، در رشته‌های پزشکی، جبر، ریاضیات، هندسه، مکانیک و ستاره‌شناسی نیز مسلمانان آثار زیادی به وجود آوردند.

«ابن خلدون» می‌نویسد: «تازی‌ها در ایجاد و گسترش علوم اسلامی هیچ نقشی نداشتند، زیرا بیشتر دانشمندانی که بین مسلمانان وجود داشتند و در دانش‌های مذهبی و معنوی جایگاه‌های مهمی به دست آورده بودند، بغیر از موارد استثنائی، غیر عرب بودند و حتی دانشمندانی که ادعا می‌کردند از نسل مسلمانان هستند، در کشورهای خارجی پرورش یافته، به زبان‌های خارجی سخن می‌گفتند و زیر نظر آموزگاران خارجی دانش آموخته بودند.» به گونه‌ای که «مارتین پلسنر» Martin Plessner گفته است: «اسلام بخش مهم دانش خود را وامدار ایرانی‌ها، مسیحیان و کلمی‌ها می‌باشد.»

پس از آنکه تازی‌ها دانش اسلامی را از دیگران آموختند و حتی پس از آنکه آنها عربی کردند، با این وجود، در پیشرفت و فراگشت آن نقش و کنترلی نداشتند. مسیحیان و کلمی‌ها به اندازه‌ای در گسترش دانش اسلام اثر داشتند که تا سده نوزدهم، کسی نمی‌دانست که «ابن کبری یول» Ibn Gabriol (Avicenna) نویسنده *Fons Vitae* یهودی بوده و همه فکر می‌کردند که او مسلمان بوده است، تا اینکه در سده نوزدهم، «مانک» S. Munk کشف کرد که او یک یهودی بوده است. آثار پزشکی «اسحاق اسرائیلی» و «میموندیس» Maimonides نیز بی‌هیچوجه با آثار نویسندگان اسلامی تفاوتی ندارد. بهمین ترتیب نیز آثار اسقف مسیحی «بارهبریوس» Barhebraeu نیز با نوشتارهای نویسندگان اسلامی یکسان است. توجه به این واقعیت که کتاب‌های نویسندگان اسلامی بدون تغییرات مهمی می‌تواند به زبان عبری و لاتین ترجمه شود، نشانه آنست که دانش فرآورده سایر

کشورها و مذاهب جهان می باشد.<sup>۵۴۷</sup>

«پلسنر» در این باره به دو نکته مهم اشاره کرده که ما در باره علوم اسلامی به آنها تکیه خواهیم کرد:

علم و دانش یگانه عامل فرهنگی بود که تازی‌ها برای اسلامی کردن ملت‌های مغلوب از آن بهره‌ای نداشتند. افزون بر آن، دشمنی دائمی و روزافزون مسلمانان اصلی نسبت به دانش‌های باستانی، به عنوان یکی از نشانه‌های جدائی‌ناپذیر این دین باقی ماند؛ چنانکه همان دشمنی را نیز مسیحیان تا سده‌های میانه و کلیمی‌های اصلی تا آغاز زمان کنونی نسبت به علم و دانش احساس می‌کردند. مسلمانان باور داشتند که اگر علم و آگاهی وابسته به وحی و الهام و سنت نباشد، نه تنها بیهوده و بی‌فایده، بلکه رفض و بدعت در دین به‌شمار خواهد رفت.<sup>۵۴۸</sup>

افسانه دیرپائی وجود دارد که می‌گوید، اسلام طرفدار و تشویق‌کننده علم و دانش بوده است. آنتهائی که به این افسانه عقیده دارند، برای اثبات ادعای خود به آیه ۱۲ سوره زمر قرآن استناد می‌کنند که می‌گوید: «بگو، آیا آنتهائی که دانش دارند و آنتهائی که جاهل و نادان هستند، برابرند؟» «هرگاه لازم باشد، برای کسب دانش به‌چین بروید؛» «کسب علم و دانش برای هر مسلمانی واجب می‌باشد.» آنتهائی که با استناد به این متن‌ها می‌گویند، اسلام کسب دانش را تشویق می‌کند، لاف بیهوده می‌زنند؛ زیرا متن‌های یاد شده در بالا، از دانش مذهبی و اصول وابسته به شریعت سخن می‌گویند. ماهیت اسلام، پیوسته نسبت به علم و دانش مشکوک بوده و کسب آنها را برای دین و ایمان خطرناک به‌شمار آورده است.

مسلمانان پیوسته بین دانش‌های اسلامی و یا بومی و دانش‌های خارجی تمیز قائل شده‌اند. بنا به باورهای مسلمانان، دانش‌های اسلامی عبارتند از: مذهب و زبان (تفسیر قرآن، علم حدیث، فقه، حکمت الهی، صرف و نحو، لغت‌نویسی، معانی‌بیان و ادبیات). دانش‌های خارجی و یا دانش‌های باستانی، آن گروه از علوم هستند که به تمام ملت‌ها و دین‌ها وابسته می‌باشند، ولی دانش اسلامی به‌اسلام و گسترش آن ویژگی دارد. به‌گونه‌ای که «گرون بام» نوشته است، دانش‌های خارجی عبارتند از، علوم



مقدماتی، فیزیک و علوم متافیزیک یونانی؛ رشته‌های گوناگون ریاضی، فلسفه، تاریخ طبیعی (جانور شناسی، گیاه‌شناسی و غیره)، پزشکی، ستاره‌شناسی، موسیقی، سحر و کیمیاگری.

«گرون‌بام» می‌نویسد، مسلمانان پیوسته به دانش‌های خارجی به چشم تردید و حتی دشمنی نگریسته و این روح بدبینی در پایان سده میانه بیشتر شده است. بخشی از دشمنی مسلمانان نسبت به دانش‌های خارجی بدین سبب است که این دانش‌ها به آثار باستانی غیر مسلمان و خارجی وابسته بوده و مسلمانان را باور بر اینست که این دانش‌ها، دین اسلام را به مخاطره می‌اندازد.<sup>۵۱۹</sup>

رویه‌مرفته، مسلمانان علوم را یا مفید یا زیان‌آور و یا خنثی می‌دانند. تمام دانش‌هایی که در راه الله به کار نروند، زیان‌آور و شایسته سرزنش هستند. مشهور است که محمد به درگاه الله دعا کرده است که او را از شر علوم بیهوده در امان نگاهدارد. دانش مفید و ستایش‌انگیز آنست که به انسان کمک کند تا مذهب خود را به مورد اجرا بگذارد. مسلمانان باور دارند که سرانجام، دانش‌های خارجی در نبرد بین علوم حکمت الهی و دانش‌های فلسفی بازنده خواهند بود، زیرا آنها با آن نوع زندگی که الله مقدر کرده، همخوانی و سازگاری ندارند. بنابراین، اگرچه دانشمندان مسلمان در دانش‌های خارجی شرکت کرده و درگیر شده‌اند، ولی این علوم در نیازهای پایه‌ای تمدن اسلامی، اثری نداشته‌اند. اسلام، وظیفه و هدف مهم انسان را خدمت به‌الله می‌داند و برای این هدف، دانش‌های بومی، یعنی تاریخ و جغرافی را لازم به‌شمار می‌آورد. ولی، بیش از آن، آموختن هر رشته از دانش‌های طبیعی بیهوده بوده و باید از آن دوری جسته شود.

«گرون‌بام» و «رنان» هر دو عقیده دارند که دانش‌های اسلامی برخلاف میل مسلمان‌ها، در برخی دوره‌ها به پیشرفت‌هایی دست یافته است. «گرون‌بام» در این باره می‌نویسد: «آن گروه از دانش‌های پزشکی و ریاضیات که برخلاف میل مسلمانان بیادی به پیشرفت‌هایی دست یافته و تمجید ما را برانگیخته‌اند، در زمانهایی روی داده که گروهی از روشنفکران

اسلامی از مرزی که اسلام اصلی برایشان تعیین کرده، فراتر رفته‌اند.<sup>۵۵۰</sup> «رنان» نیز در این راستا با «گرون بام»، هم‌آوا بوده و می‌نویسد:

دانش و فلسفه در نیمه نخست سده‌های میانه در سرزمین‌های مسلمان‌ها به پیشرفت‌هایی دست یافت، ولی این پیشرفت‌ها برخلاف تمایل اسلام انجام گرفت. در این دوره‌ها، زجر و رنج آزاداندیشان کمتر متداول بود و از اینرو آزاداندیشی و خردگرایی، در سرزمین‌های اسلامی به‌رشد و گسترش پرداخت. درست است که کلیسای مسیحیان نیز در راه پیشرفت علم و دانش، در سده‌های میانه اشکالات بزرگی در راه پیشرفت علم و دانش، به‌وجود آورد، ولی مانند علم حکمت الهی مسلمانان، آنقدر سختگیر نبود و ریشه‌های رشد علم و دانش را نابود نمی‌کرد. هرگاه کسی بخواهد وجود «ابن‌رشد» و بسیاری دیگر از اندیشمندان نامی را نتیجه پیشرفت علم و دانش در دنیای اسلام بداند، مانند آنست که کشفیات کالیله و بسیاری دیگر از پیشرفت‌های علمی را که بهره غرب شد، به‌سازمان بازرسی عقاید همگانی کلیسا (Inquisition) نسبت بدهد. نباید فراموش کرد که اندیشمندان و دانشمندان سرزمین‌های اسلامی از زندگی خود را در زندان‌ها و یا در نهانگاه‌هایی که از روی اجبار برای خود به‌وجود می‌آوردند، می‌گذرانیدند و مسلمانان بنیادی و مقامات اسلامی کتابها و نوشتارهای آنها را می‌سوزانیدند.<sup>۵۵۱</sup> و به‌گونه‌ای که می‌دانیم بسیاری از آنها را به‌وضع وحشیانه‌ای کشتار کردند.

نه تنها اسلام، هر گونه پژوهش علمی دانشمندان را در نطفه خاموش کرد، بلکه باور داشت که «پژوهش‌های علمی، هیچ مزیتی برای زندگی مسلمانان ندارند.» هنگامی که ما از خارج به دنیای اسلام نگاه می‌کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که خاموش کردن شور علمی در جهان اسلام، سبب کاستی تمدن آن شد، ولی البته این بینوایی و کاستی تمدن اسلام، برای مسلمانان زیانی به‌بار نیاورد، زیرا مسلمانان عقیده داشتند که پیشرفت تمدن اثری در خدمتگزاری نسبت به‌الله دربر ندارد و آموختن علم و دانش بیفایده است. «سارتون» Sarton در کتاب تاریخ دانش، در باره موضوع جانورشناسی مسلمانان می‌نویسد: «در بسیاری از نوشته‌های تازی‌ها و ایرانی‌ها در باره نظم طبیعت تا آنجائی که موضوع بحث به‌سه موجود

انسان، حیوان و نبات وابسته می‌شود، مطالبی به چشم می‌خورد. ولی، نکته آنجاست که مسلمانان، به استثنای چند مورد، هیچ توجهی به جنبه‌های علمی این موارد نداشته و تنها از نگر تئوریک و دینی آنها را مورد بحث قرار داده‌اند. برای مثال، در برخورد با جهان هستی، مسلمانان بیشتر به جنبه آفرینش جهان بوسیله خدا توجه دارند تا مرحله تکامل انسان و یا عوامل طبیعی.<sup>۵۵۲</sup>

در باره زجر و آزار دادن دانشمندان که «رنان» در پیش از آن سخن گفته، بی‌مناسبت نیست در اینجا به زندگی «الخازن» که به آثارش داغ بدعت‌گزاری زدند و در نتیجه آنها در شرق به خاموشی گرائیدند، اشاره‌ای داشته باشیم.

یکی از پیروان «میموندیس» که یک فیلسوف کلیمی بود، می‌گوید، برای یک کار تجارتي به بغداد رفته بود و در آنجا مشاهده کرد، کتابخانه فیلسوفی را که در سال ۱۲۱۴ درگذشته بود، آتش می‌زدند. بنا به روایت شاهد یاد شده، واعظی که مأمور اجرای حکم بود، بخشی از آن کتاب را که در باره کروی بودن شکل زمین توضیحاتی داده بود، بلند قرائت کرد و سپس اظهار داشت، این توضیح کتاب یکی از نشانه‌های اندوهبار این حقیقت است که نویسنده کتاب خدانشناس است و آنگاه کتاب مورد نظر را که در باره ستاره‌شناسی نوشته شده بود، در آتش انداخت.<sup>۵۵۳</sup>

### تصوف و صوفی گری در اسلام

«نیکولسون» یکی از بزرگترین دانشمندان پژوهشگر در رشته تصوف و صوفیگری گفته است، نخستین صوفی ها، افرادی ریاضت کش و درویش بودند و به صوفی این صوفی هائی که در بدو امر پدید آمدند، زیر نفوذ عقاید و هدف های کمال مطلوب مسیحی ها قرار گرفته و هدفشان آن بود که با دوری جستن از شادی های مادی و زرق و برق دار، به دستکاری دست یابند. سرانجام، رهروان این هدف بدین نتیجه رسیدند که گام نخست برای پیمودن راه درازی که هدفش شناسائی راستگانه خداست، ریاضت کشی می باشد. اندیشه ها و عقاید اصلی این صوفی های نو روی روشنائی، دانش و عشق تمرکز یافته بود. «سرانجام، آنها به این عقیده رسیدند که خدا در همه چیز و همه چیز خداست (pantheism). به گفته دیگر، آنها خدای بالاتر از همه چیز اسلام را از ذهن خود رها کردند و بجای آن به پرستش یک وجود حقیقی روی آوردند که همه جا هست و همه جا کار می کند و تخت او در آسمان ها نیست، بلکه در قلب مردم نهاده شده است»<sup>۵۵</sup>

بدون تردید، صوفی ها زیر نفوذ برخی از آیه های قرآن قرار گرفته اند، ولی گسترش تاریخی آنها بیشتر در نتیجه نفوذ مسیحیت، تئوری افلاطونی نو، عقیده به اینکه پی بردن به وجود خدا ممکن نیست، و بودیسم بوده است. صوفی ها استفاده از تسبیح را مانند امور مهمتر دیگر، از بودیست ها آموختند.

نکته مهم و جالب توجه در این فصل آنست که صوفی‌ها، بعدها به گونه کامل خود را از سیستم رسمی قوانین و مقررات اسلام جدا کردند و اظهار داشتند که وجود قوانین و مقررات اسلامی، آنهایی را که به کسب دانش دست یافته‌اند، نمی‌تواند در بند خود نگهداری کند. بسیاری از صوفی‌ها، مسلمانان خوبی بودند، ولی برخی از آنها تنها نامی از مسلمانی داشتند، در حالیکه گروه سوم تنها نا اندازه محدودی به اسلام پای بند بودند. یکی از مهمترین شخصیت‌های تاریخ صوفیگری به نام «ابوسعید ابی‌الخیر» (در گذشته در سال ۱۰۴۹)، اسلام و سایر ادیان را خوار می‌شمرد و رفتن به زیارت مکه را برای پیروانش ممنوع کرده بود. بایزید بسطامی (در گذشته در سال ۱۵۸۱)، نیز مراسم شریعت را به هیچ می‌شمرد و اهمیتی برای انجام آنها قائل نبود.

صوفی‌های بکتاشی که گویا در حدود آغاز سده شانزدهم پدیدار شدند، بسیار زیر تأثیر مسیحیت و عقیده به نبود امکان برای پی بردن به وجود خدا قرار گرفته بودند و مراسم برگزاری عبادت‌های اسلام و سایر ادیان را غیر لازم و بدون ارزش به شمار می‌آوردند.

گروه دیگری از دراویش وجود داشتند که «ملاشبه» نامیده می‌شدند. دلیل گزینش این نام برای فرقه یادشده این بود که آنها به گونه عمده مرتکب انواع عملیات زشت و ناهنجار می‌شدند تا اهانت و خواری افراد مردم را به خود جلب نمایند. البته، آنها بوسیله ارتکاب اعمالی که سبب می‌شد، مردم آنها را خوار بشمارند، می‌خواستند ثابت کنند که خوار شمردن مردم را به هیچ می‌شمارند و به نوبه خود با نگر خواری به نظر خفت‌آمیز آنها نسبت به خود نگاه می‌کنند.

موفقیت بزرگ صوفی‌ها در این بود که پافشاری می‌کردند که مذهب واقعی با قوانین و مقررات اسلام اصلی که بنا به باور آنها، افق معنوی انسان را تنگ و محدود می‌کند، هیچ پیوندی ندارد. صوفی‌ها به پاداش‌های بهشتی و مجازات‌های دوزخی عقیده نداشتند و سبب نبود اعتقاد خود را به متون قرآن، نسخ کلام خدا بوسیله یک وحی مستقیم می‌دانستند. آنها باور داشتند که بجای ترس و وحشت از مجازات‌های خدا، باید به شناخت

و مهر او آگاه بود و از نفس خود خارج شد. صوفی‌ها معتقد بودند که مفهوم خدمت به خدا، در واقع خدمت به قلب‌هاست و انسان بجای اینکه کورکورانه به انجام برخی مراسم مذهبی پردازد، باید به مردم خدمتگزاری کند.

هر اندازه که صوفیگری به این عقیده که خدا در همه چیز و همه چیز خداست، بیشتر گرایش پیدا کرد، آثاری به وجود آورد

که به بهانه عقیده به اسلام راستین و پای‌بند بودن به اصول و احکام آن و نیز زیر سرپوش تفسیر قرآن، پایه و بنیاد اسلام و آنچه را که در بردارنده این دین بود، به رسوائی و تماخره کشید. مشهورترین این آثار، چکامه «ابن‌الفرید» (۱۲۳۵-۱۱۶۱) ... و رساله ابن‌عربی (۱۲۴۰-۱۱۵۵) ...

«گهرهای گفته‌های اخلاقی» می‌باشد. هر دوی این آثار در زمان‌های گوناگون برای دارندگان آنها سبب ایجاد خطر و بروز شورش شدند (به تاریخ مصر، نگارش ابن‌ایاث، نگاه کنید که در آن کتاب نویسنده «گهرهای گفته‌های اخلاقی» بدتر و بدین‌تر از یک کلیمی، مسیحی و یا بت‌پرست به‌شمار آمده است). برای شرح تفسیرهایی که این کتاب از متون قرآن کرده، کافی است به داستان «گاو طلائی اشاره کنیم». بر پایه نوشته ابن‌عربی ... چون هارون برادر موسی عقیده داشت که تنها خدا باید پرستش شود، از پرستش گاو خودداری کرد و این موضوع سبب شد که موسی برادرش هارون را سرزنش کند و بنابراین نتیجه گرفته می‌شود که گاو نیز خدا بوده است.<sup>۵۵۵</sup> زیرا به گونه‌ای که در بالا گفتیم، صوفی‌ها باور دارند که خدا در همه چیز و همه چیز خداست.

فلسفه صوفی‌گری قائل به وجود مرزی بین ادیان و عقاید گوناگون نیست و باور دارد، دلیلی در دست نیست که اسلام بهتر و یا بالاتر از بت‌پرستی است و یا به گونه‌ای که یکی از شاگردان «ابن‌عربی» اظهار داشت، قرآن به گونه ساده و آشکار یک کیش چند خدائی است. «ابن‌عربی» خودش می‌نویسد، قلب او پرستشگاه همه بت‌ها و کعبه‌ای برای همه زیارت‌کنندگان و میعادگاه تورات و قرآن است و اینکه مذهب راستین او عشق است.

صوفی دیگری می‌گوید: «من نه مسیحی، نه کلیمی و نه مسلمان

هستم. صوفی‌ها نه به سایر معتقدات مذهبی پای بند بودند و نه به باورهای دینی خودشان. «سعیدابی‌الخیر» سروده است:

تا مسجد و مناره ویران نشود این کار قلندری به پایان نشود  
تا ایمان کفر و کفر ایمان نشود یک بنده حقیقتاً مسلمان نشود

حافظ، شاعر نامدار ایران نیز که روح آزاداندیشی او بر تصایلات صوفی‌گری اش برتری داشته، می‌سراید:

در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست  
هر جا که هست پرتو روی حبیب هست  
آنجا که کار صومعه را جلوه می‌دهند  
نقوس دیر راهب و نام صلیب هست<sup>۵۵۶</sup>

به گفته «گلدزیهر» چندین نفر از صوفیان قربانی سازمان بازرسی عقاید همگانی خلفای اسلامی شدند. صوفی‌های نخستین مانند «ذوالنون» (در گذشته در سال ۸۶۰)، به آثار و مبانی دینی و متافیزیکی مسلمانان، توجه و اعتقادی نداشتند. «ذوالنون» پیروان زیادی داشت و آنچنان روی مردم نفوذ کرده بود که حسادت دیگران را برانگیخته بود و آنها او را «زندیق» می‌شمردند. خلیفه عباسی متوکل، نخست «ذوالنون» را دستگیر و زندانی کرد، ولی هنگامی که از فروزه‌های والای اخلاقی اش آگاه شد، او را آزاد نمود.

شاید مشهورترین صوفی که آموزش‌هایش کفر به‌شمار رفت و به وضع وحشیانه‌ای کشته شد، «منصور بن حسین حلاج» بود که در سال ۹۲۲ اعدام گردید.<sup>۵۵۷</sup> نیاکان حلاج زرتشتی و خود او از مسلمانان بنیادگرا بود. ولی، بتدریج که در ژرفای اصول و احکام اسلام پژوهش کرد، از این دین دور شد. سرانجام کار آزاداندیشی حلاج بجائی رسید که رابطه بین محمد و خدا را انکار کرد و عقیده به وجود امام زمان را به‌مسخرگی می‌گرفت. او سال‌های زیادی را زیر زجر و شکنجه در زندان گذراند. در پایان، به‌دستور خلیفه عباسی اعضای بدنش را از یکدیگر جدا کردند، سرش از بدن قطع شد، آنگاه بدنش را به‌چوبه دار آویزان کردند و سپس آنرا سوزانیدند. اینهمه فجایع وحشیانه‌ای که بر سر حلاج آمد، تنها بدین

سبب بود که او بجای اینکه از پاره‌ای مقررات خشک و بیهوده مذهبی پیروی کند، به پرهیزکاری راستین روی آورده و قصد داشت فلسفه یونان را بوسیله تجربیات صوفیگری با اصول و احکام جزمی و خشک اسلام نزدیک سازد. دوازده سال پس از کشته شدن حلاج، صوفی نامدار دیگری به نام «شلمغانی» به اتهام کفر اعدام گردید.

«سهروردی» (اعدام شده در سال ۱۱۹۱)، یکی دیگر از صوفیانی بود که فرمانروای Aleppo نخست پیرو اندیشه‌هایش شد، ولی سپس بنیادگران مذهبی نسبت به اندیشه‌های او تردید کردند و از فرمانروای Aleppo اعدام او را درخواست کردند. فرمانروای نامبرده که جرأت مخالفت با بنیادگرایان را در خود نمی‌دید، دستور داد «سهروردی» را اعدام کردند.

«بدرالدین» یکی از فقهای والا ارزش اسلام با یک صوفی به نام «شیخ حسین اکتالی» دیدار کرد و زیر تأثیر اندیشه‌های او قرار گرفت و به صوفیگری گرائید. سپس، وارد یک جنبش انقلابی زیرزمینی شد و در نتیجه دستگیر و به اتهام خیانت در سال ۱۴۱۶ اعدام گردید. «بدرالدین» بر پایه اندیشه‌ها و عقاید «ابن عربی» آشکارا به گسترش معتقدات بدعتگرانه اقدام می‌کرد.

### آیا اسلام در باره بدعتگزاری نرمش دارد؟

واژه «بدعت»، به معنی «نوآوری» در آغاز پیدایش اسلام به وجود آمد و بر پایه یک حدیث مشهور، مجازات هر گونه نوآوری در اسلام را «دوزخ» تعیین کرد. «بدعت» و یا نوآوری در برابر «سنت» به کار می‌رود. برخی از علمای حکمت الهی اسلام تا آنجا در باره کیفر «بدعت» پیش رفته‌اند که اگر کسی به هر عنوانی در اصول و احکام اسلام نوآوری کند، مجازاتش را مرگ دانسته‌اند. خوشبختانه، این عقیده مدت زیادی دوام نداشت و چون واپسگرا بودن سرشت اصول و احکام اسلامی نیاز به برخی تغییرات و اصلاحات داشت، از اینرو، بدعت به دو گروه تقسیم شد: بدعت خوب و بدعت بد. «الشافعی» در این باره می‌گوید: «هر نوع نوآوری در



اصول و احکام اسلام، اگر با قرآن، سنت... و اجماع مخالف باشد، بدعت و نوآوری نامیده می‌شود. با این وجود، اگر چگونگی نوآوری دارای ماهیت بد نبوده و با عوامل یادشده بالا ناهمگونی نداشته باشد، نوآوری غیر قابل اشکال بوده و مجاز شمرده می‌شود. « این روش دلپذیر که به نوآوری در اصول و احکام اسلام راه ورود می‌دهد، از نگر تئوری به گونه کامل مخالف شریعت اسلام می‌باشد. «گلد زیهر» در این باره به نکته بسیار مهمی اشاره می‌کند:

ماهیت اصول و احکام شریعت اسلام با مقررات و موازین تمام کلیساهای مسیحیت تفاوت دارد. بدین شرح که در مسیحیت هر گاه یک اصل و قاعده دینی مورد اختلاف باشد، پس از اینکه آن اصل مورد بحث شدید، ژرف و همه‌جانبه شورای کلیساها قرار می‌گیرد یا با اکثریت آراء تصویب می‌شود و به شکل یک قاعده مذهبی همه‌پذیر درمی‌آید و یا اینکه با رأی اکثریت شورای کلیساها رد می‌شود. ولی، در اسلام نه چنین شورایی وجود دارد و نه مقامی که حق و اجازه تفسیر متون مقدس را داشته باشد؛ بلکه یک مقام درجه اولی وجود دارد که باید در باره اصول مورد تردید و چگونگی تئوری و اجرای آن تصمیم بگیرد و داوری کند. ولی، این مقام مبهم بوده، ممکن است مورد تأیید تمام جرگه‌های مذهبی نباشد و از اینرو، نمی‌تواند با دقت و صراحت در باره امور داوری کند. به گونه‌ای که می‌دانیم در امور مذهبی، رسیدن به اتفاق آراء کار آسانی نیست و در حالیکه گروهی ممکن است، امری را مجاز بشمارند، گروه دیگری ممکن است با آن مخالفت ورزند.<sup>۵۵۸</sup> از اینرو، در اسلام، داوری در باره یک اصل مذهبی مورد اختلاف و تصویب آن و وادار کردن همه به پذیرش آن مانند مسیحیت کار آسانی نیست.

برخلاف آنچه که «گلد زیهر» در پاراگراف بالا گفته، در اسلام اندیشه آزاد و اینکه انسان برپایه میل و دلخواهش عقیده‌ای را پذیرش و تبلیغ کند، وجود ندارد. اگر در اسلام چنین روشی وجود می‌داشت، در واقع اسلام هیچگاه نمی‌توانست زنده بماند. تصویری که «شاخت» از اسلام می‌دهد، بمراتب بهتر با واقعیات برابری می‌کند. «شاخت» می‌نویسد، قواعد و مقررات اسلام، «به گونه روزافزون جزمی و سخت شد و سرانجام

در قالب نهائی کنونی اش سنگی گردید.» درست است که در اسلام بین تئوری و عمل، شکاف گسترده‌ای وجود دارد، ولی اصول و احکام اسلام موفق شدند، خود را در عمل و بویژه در قواعد و مقررات وابسته به خانواده به مسلمانان تحمیل کنند.

ممکن است، حتی یک مورد نیز یافت نشود که کلیسای مسیحیت در باره یک قاعده مذهبی، تصمیم قاطعی گرفته باشد؛ ولی در سراسر تاریخ اسلام، پیوسته به‌مواردی برخورد می‌کنیم که قوانین و مقررات اسلامی جزمی و قطعی شده‌اند. برای مثال، در حدود سالهای ۱۰۴۸-۱۰۴۹ که مکتب مالکی در مراکش، قانون اسلام اعلام گردید، «فقهای آن مکتب هرگونه تفسیر مجازی برای آن گروه از آیه‌های قرآن را که مفهوم روشن و آشکاری ندارند، ممنوع اعلام کردند. و یا اینکه «مالک بن انس» در باره تفسیر آن آیه از قرآن که می‌گوید، خدا روی تختی در عرش نشسته است، اظهار داشت، ما برپایه گفته قرآن به‌عنوان یک وظیفه دینی باید پذیرش کنیم که خدا روی تختش در عرش نشسته است. حال، اگر کسی پرسش کند، چگونه خدا روی تختی در عرش می‌نشیند، پرسش او رفض و بدعت خواهد بود.» به گفته دیگر، هنگامی که در اسلام قاعده معینی پذیرش می‌شود، عمل به آن قاعده اجباری و وظیفه دینی به شمار می‌رود و از آن پس هیچ گفته و سخنی که نشانگر اندیشه و یا بحث آزاد در باره آن قاعده باشد، شنیده نخواهد شد.

کمی بعد در سال ۱۱۳۰، «الموحاد»، حکومت خود را در شمال افریقا و اسپانیا پابرجا نمود و آموزش‌های «ابن تومارت» را قانون مذهب و دولت اعلام کرد و برای این کار هیچ نیازی نبود که بحث و یا مشورتی به عمل آید، خود دولت با انتشار یک اعلامیه این کار را انجام داد.

بسیاری از مدافعان اسلام که کوشش دارند، نشان دهند که اسلام نسبت به بدعت و نوآوری، نرمش داشته، به آثار «ابن تیمیه» و «غزالی» استناد می‌جویند. ایندو در آثار خود دست‌کم شرایط مسلمان بودن را عقیده به یگانگی الله و پیامبری محمد محدود کرده‌اند. ولی، باید توجه داشت که در همین حداقل شرایط نیز نشانی از آزادی و نرمش به چشم

نمی‌خورد. زیرا، تمام دوتا پرستان (زندیق‌های واقعی)، صوفی‌ها که برای پیامبران احترام زیادی قائل نبودند و آزاداندیشانی مانند رازی و راوندی که پیامبران را افرادی شیاد و فریبگر دانسته‌اند، همه از شمار مسلمانان خارج می‌شوند. افزون بر آن، به گونه‌ای که در پیش دیدیم، غزالی بجای اینکه در برابر معتقدات مذهبی مردم نرمش داشته باشد، تمام افرادی را که با آفرینش جهان بوسیله الله مخالفت می‌کردند و منکر زنده شدن بدن در روز قیامت بودند؛ بیدین دانست و اعلام کرد که همه آنها باید اعدام شوند. بر پایه سنجش‌های غزالی می‌توان گفت که بزرگترین فلاسفه و چکامه‌سرایان اسلامی شایسته مرگ بوده‌اند. براستی که در اسلام همیشه هنگامی که مصلحت دین در میان بوده، حقوق یک نفر انسان بیدین، حتی در پندار هم جایی نداشته است. در اسلام، بی‌ایمانی بزرگترین جرم به شمار می‌رود و گناه آن حتی از قتل نفس نیز بیشتر بوده و مجازات انسان بیدین مرگ است.

سرانجام، این پرسش پیش می‌آید که اثر نوشتارهای «غزالی» و «ابن تیمیه» در عمل چه بوده است؟ مدافعان اسلام که در بالا از آنها سخن رفت، می‌نویسند که در اسلام بین تئوری و عمل اختلاف وجود دارد و در جستارهای خود به عقاید این دو عالم اسلامی اشاره می‌کنند، ولی هیچ اطمینانی ندارند که تئوری‌های آنها در عمل نیز کاربرد داشته است. جالب اینجاست که در اسلام غرب، نوشته‌های غزالی را به عنوان اینکه برای دین و ایمان راستین اسلام، خطرناک است، بدشعله‌های آتش سپردند و آنها را سوزانیدند.

براستی که در اسلام هیچگونه نرمشی نسبت به نوآوری در باره اصول و احکام اسلام وجود نداشته و حتی «گلد زهر» بزرگ نیز نوشته است که روح نرمش در برابر نوآوری تنها در دوره‌های نخستین اسلام وجود داشته است.

با توجه به اینکه در اسلام تمیز دین از سیاست بویژه در دوره خلافت عباسیان کار آسانی بود، هر موضوع مهمی هم می‌توانست جنبه سیاسی داشته باشد و هم مذهبی. بدین ترتیب، هنگامی که مقامات سیاسی، یک

عقیده دینی را مخالف منافع سیاسی خود می‌دیدند، حامیان آن عقیده را به اتهام اینکه معتقداتشان سبب ایجاد بی‌ثباتی و اختلال در نظم و امنیت است، مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند.

خلفای عباسی یا ستمگری شیعیان را مورد زجر و آزار قرار دادند، بسیاری از آنها زندانی، کشته و یا مسموم شدند. ولی، البته باید دانست که خلفای اموی نیز در زجر و آزار بدعتگزاران مذهبی، از عباسیان دست کمی نداشتند. آنها در سال ۷۴۷، «بیان‌التمیمی» را که به شیعه‌گری اعتقاد داشت و «المغیره بن سعد» و برخی از پیروانش که او را خدا می‌خواندند، سوزانیدند. همچنین، «حجاج» فرماندار عراق در آغاز حکومت امویان، خوارج را با بیرحمی و ستمگری ویژه ای نابود کرد.

ما در پیش گفتیم که در زمان خلافت عباسیان دو سازمان بازرسی عقاید همگانی وجود داشت. هنگامی که متوکل عباسی به خلافت رسید، سازمان‌های یاد شده را منحل کرد، اندیشه‌ها و معتقدات فرقه معتزله را رفض و بدعت خواند و جامعه اسلامی را به عقاید سنتی و پایه‌ای اسلام بازگشت داد. برای افرادی نیز که به رفض و بدعت متهم می‌شدند، مجازات‌های سختی مقرر کرد. به گونه‌ای که «نیکولسون» گفته است: «از این پس دیگر جایی برای اندیشه آزاد در اسلام باقی نماند.» در این زمان، مردم فلسفه و علوم طبیعی را از نشانه‌های بیدینی و بی‌ایمانی به‌شمار می‌آوردند. نویسندگانی نیز که در این رشته‌ها اثری به وجود می‌آوردند، می‌بایستی یا خود را به‌خطر واقعی می‌انداختند و یا اینکه اندیشه‌ها و عقاید راستین خود را پنهان می‌کردند و نتایج پژوهش‌های علمی خود را به‌ظاهر با متون قرآن سازگاری می‌دادند.<sup>۵۵۱</sup>

البته، چگونگی برخورد حکومت‌ها با آزاداندیشان، کشور به کشور، حاکم با حاکم و زمان تا زمان، تفاوت داشت. رویهم‌رفته، می‌توان گفت که خلفای اموی بیش از خلفای عباسی نسبت به آزاداندیشان نرمش داشتند، زیرا آنها هنوز خود را مسلمان نمی‌دانستند. این نوع نرمش، اغلب نتایج شگفتی به‌وجود می‌آورد. بدین شرح که «روح ضد اسلامی شدید خلفای اموی، سبب شده بود که آنها شاعر دربار خود را یک نفر

مسیحی که از نسل عمودی شعرای مشرک و بت‌پرست بود، گزینش کنند. «الاختال» نبر که یکی از سه شاعر بزرگ دوره بنی‌امیه به شمار می‌رفت، مسیحی بود و بدون اطلاع پنهین وارد دربار می‌شد و در حالی که بوی شراب از دهانش بوئیده می‌شد و صلیب طلائی به خود آویزان کرده بود، در برابر خلیفه قرار می‌گرفت. و بهتر از آن اینکه همین «الاختال» چکامه‌های زنتی سرخند اسلام سروده بود. این سرمن حلقای اموی در برابر آزاداندیشان اسلامی و غیر مسلمانان، سبب شده بود که «هنری لعننس» اموی‌ها را بیشتر عرب بخواند تا مسلمانان.<sup>۵۱۱</sup>

این رویداد، نکته مهمی را برای ما می‌گشاید، بدین شرح که تا زمانی که کسی مورد حمایت حاکم زمان باشد، می‌تواند خود را از اتهامات کفر، بدعت و حتی بیدینی برکنار و امان نگهدارد، ولی هنگامی که از پشتیبانی حاکم محروم شد، دیگر امنیتی نخواهد داشت. بهترین مثال، برای اثبات این امر، خانواده برمکیان ایرانی هستند که مشاور چند تن از خلفای عباسی بودند. اگرچه، خانواده برمکیان، اغلب به بیدینی متهم شده و با دست کم در نهان از اندیشه‌های ضد اسلامی پیروی می‌کردند، ولی تا هنگامی که از مهر خلفای عباسی بهره می‌بردند، قدرت بنیادگرایان مذهبی در به‌حضر انداختن اسمیت آنها اثری نداشت. اما زمانی که مورد حشم خلیفه قرار گرفتند، زندگی و جانشان بر باد رفت.

یکی از دلائل اینکه در اسلام نسبت به بدعتگزاران و سواوران در اصول و احکام دینی، هیچ برمنی شان داده نمی‌شود، آنست که اتهام دفعی و بدعت یکی از عواملی است که هر کسی بوسیله آن می‌تواند به رقیب و با دشمن خود آسیب وارد سازد و او را به بیدینی محکوم کند. برای مثال، «ابو عبیده» یکی از کارکنان دربار خلیفه عباسی بود که با شتاب در کار خود پیشرفت کرد منهور شد. همیاران درباری او که به پیشرفت‌های سریع او حسادت می‌ورزیدند، فرزندش را به دفعی و بدعت متهم کردند. خلیفه، او را به حضور خویش فراخواند و قرآنی جلویش گذاشت و از او خواست به خواندن قرآن پردازد. چون او به سیم بیسوادی در هنگام خواندن برخی از آیه‌های قرآن به‌لکنت زبان دچار شد، خلیفه این امر را

دلیل آزاداندیشی اش دانست و دستور داد، او را اعدام کنند. در آن زمان همه و در همه جا از اینکه متهم به آزاداندیشی و رفض شوند، ترس و وحشت داشتند. در باره نخستین دیدار «ابن رشد» با «ابویعقوب یوسف»، از فرمانروایان «الموحاد» گفته اند که «ابو یعقوب یوسف» از «ابن رشد» پرسش کرد، نظر فلاسفه در باره آسمان چیست؟ آیا آسمان همیشه وجود داشته و یا اینکه در زمان معینی آفریده شده است؟ «ابن رشد» به اندازه ای از این پرسش خطرناک به وحشت افتاد که توان سخن گفتن از او سلب شد. «ابویعقوب یوسف» کوشش کرد «ابن رشد» را آرام کند تا وی بتواند سخن بگوید. «ابن رشد» تنها آنچه را که در این باره آموخته بود و بوی تند از آن به مشام نمی خورد، بر زبان آورد و جان به سلامت برد. تردید نیست که هرگاه ترس و وحشت بر «ابن رشد» چیره نشده بود، وی بغیر از آن رفتار می کرد و جان خود را در پروا می انداخت.

در اینجا ذکر زجر و آزار دائمی اسماعیلی ها نیز بی مناسبت نیست. گفته شده است که حاکم شهر al-Rai ۱۰۰۰/۰۰۰ نفر اسماعیلی را نابود کرد. فرقه بدعتگزار دیگر، Khubmesihi ها بودند که در سده هفدهم، مرکزشان در اسلامبول بود و به مردم آموزش می دادند که عیسی مسیح والاتر از محمد بوده است. رهبر این فرقه به نام «کبید» در سال ۱۵۲۷ اعدام شده بود و هر کسی که به این فرقه وابستگی داشت، دستگیر و زندانی و اعدام می شد.

بنابراین، در هر زمانی گروهی قربانی آزاداندیشی می شدند و به هلاکت می رسیدند. فرقه های خوارج، شیعه، اسماعیلی و غیره یا از نگر مذهبی و یا از لحاظ سیاسی زیان آور تشخیص داده شدند و نابود گردیدند. فلاسفه، چکامه سرایان، علمای حکمت الهی، دانشمندان، خردگرایان، دوتا پرستان، آزاداندیشان و صوفی ها دستگیر و زندانی و شکنجه می شدند، سپس اعضای بدنشان قطع می گردید و جسد آنها به دار آویخته می شد. همچنین، نوشته ها و آثار فلاسفه ای مانند ابن سینا، ابن حزم، غزالی، الحاتم و الکندی سوزانیده شد. جای بسیار شوربختی است که نوشته های رافضی نهاد راوندی، ابن وزاق، ابن مقفع، و رازی را از بین

بردند و هیچ اثری از آنها برجای نمانده است. سایر فلاسفه و آزاداندیشان برای نگهداری جان خود مانند «العمیدی»، مجبور شدند از سرزمینی که حاکم سختگیری داشت به سرزمین دیگری که حاکم آن دارای نرمش بود، بگریزند. برخی از آنها مانند «ابن رشد» با بوسیله مقامات حکومتی به خارج تبعید شدند و یا خود به سایر سرزمین‌ها جلای وطن کردند. بسیاری از آنها مجبور شدند، عقاید و اندیشه‌های خود را با روشی مشکل و یا زبانی مبهم شرح دهند. آنهایی که از اتهام یه کفر جان سالم بدر بردند، افرادی بودند که شخصیت‌های با نفوذ و توانمند از آنها پشتیبانی می‌کردند.

## ابوالعلاء معری

«ابوالعلاء احمد بن عبدالله المعری» (۱۰۵۷-۹۷۳) <sup>۵۶۲</sup> که برخی اوقات «لوکرتیوس»<sup>\*</sup> Lucretius خاور از او نام برده می‌شود، سومین زندیق بزرگ اسلام است. هیچ مسلمان راستینی توان شنیدن چکامه‌های او را ندارد. زیرا «المعری» به گونه کلی نسبت به هر دینی و بویژه به دین اسلام با نظر شک و تردید نگاه می‌کرد.

«المعری» در سوریه، نزدیک حلب زایش یافت و در آغاز عصر به بیماری آبله دچار شد که به نایب‌نستی کامل او انجامید. او نخست در حلب، Antioch و سایر شهرهای سوریه آموزش یافت و سپس به شهر بومی خود «معره» بازگشت. هنگامی که «المعری» به نام یک چکامه‌سرا در شرف کسب شهرت بود، به زندگی در بغداد تمایل پیدا کرد و در سال ۱۰۰۸ وارد این شهر شد. ولی بیش از ۱۸ ماه در آنجا سکونت نکرد. پس از اینکه «المعری» به زادگاهش بازگشت کرد، کم‌وبیش پنجاه سال باقی مانده عمرش را در نیمه بازنشستگی گذراند. ولی، آوازه شهرت او به جایی رسید که پیروان شیفته او برای بهره گرفتن از آموزش‌هایش در چکامه‌سرائی و دستور زبان به «معره» هجوم می‌بردند.

\* Lucretius ۹۹۱-۵۵ پیش از میلاد)، فیلسوف و شاعر شهیر رومی است. او باور داشت که تناسل مهر زندگی خود می‌باشد و ماده از حوالین وحشت دانه بلند. همچنین او باور داشت که روان و بدن یکدیگر وابسته بوده و هیچک‌مدور دیگری رنده نخواهد بود. بدین ترتیب، او مخالف فتن‌آیدبری روان است. «لوکرتیوس» همچنین عقیده داشت که دنیا از تم به وجود آمده و تئوری آفرینش جهان در یک زمان معین یک دیدن می‌پایه است. (بازنمود مترجم)



چکامه‌های «المعری» سرشار از روح بدبینی ژرف می‌باشد و او پیوسته در چکامه‌هایش مرگ را می‌ستاید و تولید نسل را گناه می‌شمارد. برخی اوقات نیز دست کم او معاد را انکار می‌کند:

۱

ما می‌خندیم، ولی چه خنده بیهوده و بیفایده‌ای؛  
ما به‌حای حیده باید بگرییم، سخت هم بگرییم،  
آنچنان گریه کنیم که مانند شیشه خورد شویم  
و دیگر بار نتوانیم به‌وجود آئیم.

گفته شده است که او درخواست کرده است، بیت زیر روی سنگ کورش حک شود:

۲

پدرم با ایجاد من مرتکب اشتباه شد  
ولی من این اشتباه را هرگز در باره کسی تکرار نخواهم کرد  
به گفته دیگر، چه نیکو بود که از نخست به‌این دنیا پا نمی‌گذاشت:

۳

برای آدم و تمام افرادی که از کمر او به‌وجود آمدند  
چه بهتر بود که هیچگاه پای به‌این دنیا نمی‌گذاشتند!  
زیرا هنگامی که بدن او به‌کرد تبدیل شد و استخوانهایش در خاک پوسیدند  
آیا او می‌توانست احساس کند، فرزندان از چه غم و اندوهی رنج برده‌اند  
در باره مذهب، «المعری» می‌گوید، تمام افراد بشر مدور استشاء،  
مذهب پدرانشان را از روی عادت برمی‌گزینند و توان آنرا ندارند  
که خوب را از بد تمیز دهند.

۴

برخی اوقات شما به‌افرادی برخورد می‌کنید که در پینه خود بسیار مهارت  
دارند، در خرد و درایت کامل و در بحث و گفتگو آگاه و زیرک هستند،  
ولی زمانی که از مذهب سخن به‌میان می‌آید، شما آنها را خشک‌مغز و  
سرسخت می‌یابید. زیرا آنها از رسم و عادت پیروی می‌کنند. دینداری در  
سرشت کاشته شده و اسان آنرا برای خود پایگاهی امن و مطمئن به‌شمار  
می‌آورد. هنگامی که طفلی در جریان رشد است و کلمه‌ای از زبان پدر و

مادر و سایر نزدیکانش بیرون می‌جهد، طفل آنرا به عنوان درس فرا می‌گیرد و تا پایان عمر از آن فرمانبرداری می‌کند. راهب‌ها در صومعه‌ها و پارسایان در مساجد، عقاید و اندیشه‌های مذهبی را مانند داستانی که زبان به زبان می‌گردد و انسان هیچگاه در صدد درک درستی و یا نادرستی آن بر نمی‌آید، فرامی‌گیرند. اگر یکی از این افراد، کسی از خویشان و نزدیکانش را بین مجوس‌ها بیابد، مجوسی و هرگاه نزد ستاره‌پرستان ببیند، کم و بیش مانند او و یا به گونه کامل مانند او ستاره‌پرست می‌شود.

«المعری» باور دارد که دین و مذهب افسانه‌ای است که بوسیله پیشینان اختراع شده و هیچ ارزشی ندارد، مگر آنهایی که بوسیله آن توده‌های ساده‌اندیش را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند.

## ۵

اندیشه‌ها و عقاید مذهبی پیرو دینی هستند که پیروز شده است این عقاید تا زمانی بر جای می‌مانند که دین‌های دیگری جای آنها را بگیرند

آنوقت یکی از دین‌های پیروز، به عنوان دین روز حکومت می‌کند و این دنیای دلتنگ‌کننده به آن جدیدترین افسانه جن و پری نیاز دارد. در سایر موارد «المعری» مذاهب را نوعی علف هرزه می‌داند:

## ۶

میان انبوه ویرانه‌های معتقدات مذهبی

پهلوان دلیر روی شترش نشسته و در نی می‌نوازد  
و با بانگ بلند به ملتش می‌گوید، بیایید از اینجا دور شویم  
چراگاه پر از علف‌های هرزه است.

«المعری»، اسلام را در ردیف سایر دین‌ها قرار می‌دهد و بهیچوجه به کلمه‌ای از گفته‌های هیچیک از آنها عقیده ندارد:

## ۷

حنیف‌ها (= مسلمانان) به اشتباه افتاده، مسیحی‌ها همراه شده‌اند  
یهودی‌ها سرگردان شده، مجوس‌ها از راه راست دور افتاده‌اند  
و ما انسان‌های فانی از دو مکتب بزرگ تشکیل شده ایم  
روشنفکران رذل و فرومایه و مذهبی‌های دون مغز و نابخرد.

## ۸

مذهب چیست؟ دختر بچه‌ای که پنهان نگهداشته می‌شود تا چشمی به او بیند!

بهای هدیه‌های ازدواج و جهیزیه‌اش، شور عشقبازی را از داماد سلب می‌کند.

از تمام پندها و اندرزهایی که من از مسرها شنیده‌ام قلب من، پذیرای حتی یک کلمه نیز نشده است.

## ۹

جنگ‌های مقدسی که قهرمانان اسلامی انجام داده‌اند،

آثار مقدسی که زاهدان مسیحی به وجود آورده‌اند

و نوشتارهایی که کلیمی‌ها و یا ستاره‌پرستان نگارش کرده‌اند.

ارزش هیچیک از آنها به معتقدات هندی‌ها نخواهد رسید

زیرا شور و غیرت مذهبی به آنها ندا می‌دهد

که بدن خود را روی شعله‌های سوزان آتش بیندارد.

براستی که مرگ یک خواب بسیار درازی بیش نیست

و تمام زندگی بیداری روی مرده‌های ماست

و در آنجا ما آرمیده و دیگر حرکتی نخواهیم داشت.

آیا من باید از آرمیدن در آغوش مادر خاک وحشت داشته باشم؟

آیا آغوش مادر تو تا چه اندازه نرمی گهواره‌ای را دارد؟

زمانی که روان بدون شکل من در گذشته است،

بگذار، باران‌های غیر تازه استخوانهایم را بپوشاند!

در چکامه‌های بالا، «المعزی» هندوها را بر مسلمان‌ها برتری می‌دهد و

پافشاری می‌کند که مرگ آنچنان نیز که ما فکر می‌کنیم، وحشتناک نیست،

بلکه درست مانند آنست که شخصی در خواب فرو رود. «المعزی» در

مجموعه چکامه‌هایش زیر سرنام «لرومید» آشکارا روش مرده‌سوزی

هندی‌ها را بر رسم گورسپاری مسلمانان برتری می‌دهد. مسلمان‌ها باور

دارند که در روز قیامت، دو فرشته به‌نام نکیر و منکر وارد گور مرده می

شوند و با روش ستمگرانه‌ای او را در باره باورهای دینی‌اش مورد بازجویی

قرار می‌دهند. آنهایی که دارای دین لازم نبوده‌اند، در گور انتظار ورود

به دوزخ را خواهند کشید. بهمین دلیل، «المعری»، مرده سوزی را بر گورسپاری مرده برتری می دهد، ولی مسلمانان بهیچوجه به مرده سوزی معتقد نبوده و از آن وحشت دارند:

## ۹۰

و من نیز مانند مرده هندوها وحشت ندارم  
که در ژرفای شعله های آتش گرسنه بلعیده شوم  
براستی که فرشته آتش از نکیر و منکر هولناک  
زبان و دندان بمراتب نرمتری دارد.

«مارگولیوت» متن دلپذیر زیر را از چکامه های «المعری» برداشت کرده است:<sup>۵۶۲</sup>

## ۹۱

هیچگاه فکر مکن که گفته های پیامبران واقعیت دارد؛ آنها همه ساختگی هستند. افراد بشر بدون وجود پیامبران دارای زندگی راحت و آسوده ای بودند، ولی پیامبران آرامش آنها را نابود و زندگیشان را تباه کردند. «کتاب های مقدس»، افسانه های یابو و بیهوده ای هستند که در هر زمانی می توانستند، ساخته شوند. چقدر مسخره است که خداوند خودکشی را منع می کند، ولی خود دو فرشته روانه می دارد تا جان هر انسانی را بگیرند. و اما در باره قولی که در مورد زندگی دوم داده شده، باید دانست که روح نیازی به هیچیک از دو زندگی (دنیا و آخرت) ندارد.

«المعری»، در سخن از پیامبران می گوید، آنها نسبت به کشیش های دروغگو، هیچگونه برتری ندارند:

## ۹۲

این پیامبرانی که برای آموزش در میان ما پدید می آیند،  
یکی از آن افرادی هستند که بالای منبرها وعظ می کنند؛  
آنها دعا می کنند و می کشند و می میرند  
و اندوه ها و بیماری های ما همچنان مانند شن های ساحل ها برجای  
می ماند.

اسلام، هیچگاه نمی تواند حقیقت را به خود ویژگی دهد:

۱۳

محمد یا عیسی مسیح، تو از من بشنو.  
 حقیقت به می‌توند اینجا و به آنجا باشد؛  
 من نمی‌دانم، چگونه خداتی که خورشید و ماه را آفریده  
 تمام نور را می‌تواند، تنها به یک نفر بدهد  
 «المعری» علمای اسلام و سخنانشان را بپوچ و بیهوده دانسته و آنها را  
 به تماخره می‌کشاند؛

۱۴

من خدا را به شهادت می‌گیرم که روارهای افراد بشر  
 ماسک حضرات بدون هوش و درایت هستند  
 آنها سخن از «خدای برتر» می‌گویند، ولی خدا یک واژه تو خالی است  
 اینها افراد بی‌ارزش و مسخره‌ای هستند که سخنانشان مانند زخم‌هاست.

۱۵

او برای هدف‌های پست و فرودمیداش  
 بر منبر بالا می‌رود  
 و اگر چه به روز قیامت ایمانی ندارد  
 شونده‌گانش را به بلدرچین تبیل می‌کند  
 هنگامی که در باره روز قیامت به افسانه‌سرانی می‌پردازد  
 ذهن انسان را غرق شگفتی می‌سازد

۱۶

آنها به فرانت کتاب‌های مضمشان می‌پردازند.  
 در حالیکه حقیقت به من می‌گوید، اینها افسانه‌های سرتاپا چرندی بیش  
 نیستند

ای خرد بی‌همتا، تو و تنها تو حقیقت را برابم سازگو کن  
 و سپس این باحردامی که سنت‌های مدهی را ساخته و تعبیر کرده‌اند،  
 نابود ساز

«المعری» یک اندیشمند خردگرای به مفهوم راستین بود که پیوسته و در  
 همه جا «نقش خرد را بر پیروی از عادات و آداب و رسوم و سنت‌های  
 معمول برتری داده است.»

## ۱۷

ای انسان، بگذار همیشه خرد راهنمای تو باشد، تا یقین بدانی که راهت درست است

و به هیچکس اعتماد مکن، مگر آنکه نگهدارنده واقعی توست!

و کوشش کن نور پروردگار بزرگ را خاموش نکنی، زیرا او به همه

نور هوش و خرد دهش کرده تا از آن بهره بگیرند

من می بینم که بشر در وادی نادانی گم شده و حتی آنهایی که

به سنن رسائی و پاکیزگی اخلاقی رسیده، سرگرم بازی های پسران جوان

می باشند

## ۱۸

سنت ها به گذشته وابستگی دارند و هرگاه حقیقتی در آنها نهفته باشد، به مقام والائی آویزان می باشند.

ولی همیشه زبان آنهایی که کلام خود را حقیقت می دانند، کند و نارساست

پیوسته با خرد خود مشورت کن و بگذار نیروی عقلت، آنچه را نبخردانه است، نابود کند:

هیچ عاملی در دنیا به اندازه خرد، مشورت و راهنمایی اش مفید نیست

پیوسته وجود اندکی تردید بر زودباوری برتری دارد

## ۱۹

من بوسیله ترس از کسی که به او اعتماد دارم راه حقیقت را پیدا می کنم

و بوسیله دارا بودن اعتماد کامل به او، خردم را زیر پا می گذارم

شک و تردید از همه چیز بهتر است

شک و تردید، نادرستی را زیر روشنی و نور قرار می دهد

(اندیشه های بخش ۱۹ چکامه های «المعری» شبیه اندیشه های «تنی سون»

Tennyson است که می گوید: «باور کنید که در شک و تردید شرافتمندانه،

بیش از تمام اندیشه ها و اعتقادات روی زمین، حقیقت وجود دارد.»)

«المعری» به بسیاری از قواعد و مقررات و بویژه آداب و رسوم حج

حمله می کند و زیارت خانه کعبه را، مسافرت کافران و نابخردان می خواند.

«المعری، اسلام و سایر مذاهب رسمی را به گونه کلی، سازمان هائی که

بوسیله بشر ساخته شده و از ریشه فاسد و پوسیده اند، می داند. او

می گوید ، بنیانگزاران این مذاهب در پی ثروت و قدرت به ایجاد آنها دست زدند ؛ بزرگان مذاهب به دنبال هدف های دنیوی بودند ؛ مدافعان مذاهب به اسناد و مدارک پوچ و بیهوده ای که دربر دارنده الهامات الهی پیامبران بودند ، تکیه کردند و پیروان آنها کورکورانه آنچه را که به مغزهایشان ریخته شد ، پذیرش کردند و آنها را در ایمان خود جاسازی کردند .<sup>۵۶۴</sup>

۲۰

ای نابخردان بیدار شوید ! آداب و رسوم می شما مقدس می شمارید حیلها و فریب هایی هستند که مردان گذشته که شهوت پول و قدرت داشتند و به هدف های خود رسیدند ، اختراع کردند و این افراد با خواری مردند - و قانونشان خاک شده است .

۲۱

خدا را ستایش کن و نماز و دعا بخوان  
هفتاد بار و نه هفت بار دور معبد کعبه طواف کن  
و بیدین و بدون ایمان بر جای بمان !  
شخص دیندار و پرهیزکار کسی است که  
از آرزوهایش روزه می گیرد  
و شهامت خودداری از اعمال و کردار زشت دارد

۲۲

شکفتا که خوشبختی و قدرت به سنگ ها ویژگی داده شده است  
سنگ هایی که زوار آنها را زیارت می کنند ، با دست هایشان آنها را لمس و با  
لبانشان به آنها بوسه می زنند  
مانند دو سنگ مقدس در (اورشلیم) و با دو فرشته قریش  
با وجود اینکه ، آنها سنگ هایی هستند که در گذشته زیر پای افراد لگد می  
شدند

«المعری» در چکامه های بالا ، به دو گوشه کعبه در مکه که حجرالاسود در آنجا کار گذاشته شده و سنگ گور اسماعیل اشاره می کند .

۲۳

چقدر جای شکفت است که کورش و افرادش  
چهره های خود را با ادرار گاوها می شستند

و مسیحی‌ها می‌گویند، خدای توانا (مسیح)،  
 سرانجام با بی‌احترامی و مسخرگی شکنجه و به‌دار کشیده شد  
 و کلیمی‌ها او را مردی می‌دانند  
 که شیفته استشمام گوشت در حال کباب شدن بود  
 و شکفت‌انگیزتر آنکه مسلمانان به‌راهی دور می‌روند  
 تا سنگ سیاهی را که می‌گویند، به خدا وابسته است، ببوسند:  
 ای خدای بزرگ! آیا تمام نژاد بشر  
 در جستجوی حقیقت یکتا، با ناینانی سرگردان شده‌اند؟

## ۲۴

دین و مذهب آنها هیچ پایه و مایه منطقی ندارد، زیرا آنها باید تصمیم  
 بگیرند بین تسنن و تشیع، کدامیک را برگزینند. بنا به باور برخی افرادی  
 که من (با ستایش) از بردن نامشان خودداری می‌کنم، حجرالاسود، یگانه  
 اثر باقیمانده بت‌ها و سنگ قربانگاههای پیشین است.

در متن چکامه ۲۴ «المعری»، برای نگهداری امنیت خود از اتهام  
 بدعت‌گزاری، تنها به‌ذکر یک عقیده انتقادی اشاره می‌کند؛ در حالیکه در  
 متن چکامه‌های ۲۲ و ۲۳، او آداب و مراسم حج، از قبیل بوسیدن  
 حجرالاسود را یک عمل خرافاتی بیهوده و مزخرف به‌شمار می‌آورد.

## ۲۵

اگر مردی که دارای نیروی داوری سالم است، به‌هوش و درایتش مراجعه  
 کند،

معتقدات مذهبی را بی‌پایه و بدون ارزش خواهد دانست.

بهرتر است تو انسان با هوش از خردت بهره‌گیری

و اجازه ندی، نادانی و ناآگاهی ترا در گرداب گمراهی فروبرد.

## ۲۶

اگر آنها از خرد تهی نمی‌شدند، یک دروغ‌زیانی را نمی‌پذیرفتند؛

ولی تازیانه‌ها برای ضربه زدن به آنها بالا رفته بود؛

در این وضع، سنت‌ها به آنها دیکته شد و آنها مجبور شدند بگویند،

آنچه به‌ما گفته شده، همه حقیقت بوده و اگر آنها چنین نمی‌کردند،

شمشیرها در خونشان غسل می‌نمودند،



از یک سو غلاف‌های شمشیرهایی که از بلاها و مصیبت‌ها انباشته شده بودند، آنها را به وحشت می‌انداخت؛ و از دگرسو ظرف‌های بلورینی که لیریز از کرم و نعمت بود، آنها را وسوسه می‌کرد.

۲۷

دروغ و نیرنگ تمام این دنیا را به فساد کشیده است، هیچگاه با آنهایی که فرقه‌بندی‌ها، پاره‌پاره‌شان کرده است، دوستی مکن هر گاه، به سبب نفرتی که با سرشت انسان آمیخته است، نبود، هر کجا می‌نگریستی، همه جا کنار به کنار، کلیسا و مسجد می‌بود.

مطالب این کتاب بیش از این به ما اجازه نمی‌دهد، نمونه‌های بیشتری از حمله‌های «المعری» را به انواع خرافات، طالع‌بینی، پیشگوئی، فالگیری، ذکر «الحمد لله» در هنگام عطسه کردن، افسانه‌های وابسته به زندگی‌های چند صد ساله شیوخ مذهبی، روی آب راه رفتن مردان مقدس، انجام معجزه‌ها و غیره را به شرح و خامه درآوریم.

افزون بر آن، «المعری» به شدت احساسات مسلمانان را با هزل و مسخره کردن قرآن جریحه‌دار کرد. ولی گویا این کار بسنده نبود، زیرا «نیکولسون» که برای نخستین بار، چکامه‌های «المعری» را به انگلیسی ترجمه کرده، درونمایه این رساله را به شرح زیر کوتاه کرده است:

در اینجا بهشت افراد با ایمان (مسلمانان) تبدیل به سالن با شکوهی می‌شود که گروهی از چکامه‌سرایان گوناگون کافر، آنها را اجاره کرده اند. این چکامه‌سرایان بوسیله بهشتیان مورد بخشش قرار می‌گیرند و در جمع آنها پذیرفته می‌شوند. «المعری» این سناریو را با استادی شایسته تمجید و در ساختار عملیاتی بسیار گستاخانه و مسخره و خنده‌دار که انسان را به یاد Lucian\* می‌اندازد، شرح داده است. چکامه‌سرایان یاد شده با شیخی به نام «علی بن منصور» در یک رشته گفتگوهای خیالی درگیر می‌شوند و به خواندن و توضیح دادن چکامه‌های خود می‌پردازند. چکامه‌سرایان در خلال این گفتگوها با یکدیگر نزاع و کشمکش می‌کنند و رفتارشان مانند

\* Lucian (۱۸۰-۱۲۰ میلادی)، نویسنده شهیر یونانی است که در سوزیه زایش یافته است. او از طنز نویسان بسیار مشهور است و حقایق وابسته به فلسفه خدا، جهان، زندگی و مرگ را به گونه استادانه و نیوغ‌آمیزی در نوشتارهای طنز آمیز خود تشریح کرده است. افکار «لوسیون» در فلاسفه پس از او، نفوذ بسیار داشته است (بازنمود مترجم).

ادبائی است که از اصول و موازین نزاکت و ادب اجتماعی نشانی ندارند.<sup>۵۶۵</sup> یکی دیگر از اندیشه‌ها و فروزه‌های ستایش‌انگیز «المعری» آن بود که او باور داشت، موجودات زنده بهیچوجه نباید مورد آزار و اذیت قرار بگیرند. او در سی سالگی گیاهخوارگی پیشه کرد و از کشتن حیوانات خواه برای خوراک و خواد برای هدف‌های ورزشی رنج می‌برد. «فون کرمر» Von Kremer گفته است، «المعری» در چکامه‌هایش به شدت خودداری از خوردن گوشت حیوانات، ماهی، شیر، تخم مرغ و عسل را سفارش و توصیه می‌کند و خوردن آن مواد را بی‌انصافی نسبت به حیوانات می‌داند. «المعری» می‌گفت، حیوانات نیز مانند انسان دارای احساس هستند و حس درد دارند و آزار رسانیدن غیر لازم به آنها که همجانان ما انسانها هستند، غیر اخلاقی است. سفارش ستایش‌آمیزتر «المعری» آنست که نباید از پوست حیوانات برای لباس استفاده کرد، بلکه باید از کفش‌های چوبی بهره برد و بانوان ثروتمندی را که لباس‌های تولید شده از پوست حیوانات می‌پوشند، سرزنش می‌کند. «فون کرومر» برآستی می‌گوید که «المعری» سده‌ها از زمان جلوتر بود.

«المعری» بارها به رفض و بدعت متهم شد، ولی نه زیر پیگرد قرار گرفت و نه به دلائلی که «فون کرومر» و «نیکولسون» با دقت تجزیه و تحلیل کرده‌اند، مجازاتی به او تحمیل شد. «المعری» می‌گوید، خرد اغلب به انسان اجازه می‌دهد، تقیه کند و نان را به نرخ روز بخورد. به همین سبب در آثارش چکامه‌هایی وجود دارد که برای به دست آوردن دل مسلمانان بنیادگرا سروده شده است. تردید نیست که او در دل، یک شکاک به مفهوم راستین بود که تمام اصول و احکام اسلام را به مسخره می‌گرفت. پادش همیشه زنده باد.

# اسلام و زنان<sup>۵۶۶</sup>

«ریچارد برتون»<sup>۵۶۷</sup> Richard Burto در Terminal Essay از اسلام در برابر انتقادهای غربی‌ها دفاع کرده و می‌نویسد: «وضع حقوقی زنان در اسلام بسیار بالاست و زن مسلمان در زندگی زناشویی بیش از زنان مسیحی مزیت دارد.» او ادامه می‌دهد و می‌نویسد: «زنان در اسلام از نکر اعمال جنسی نیز وضع رضایت‌بخشی دارند و مردان مسلمان کوشش می‌کنند، رمز و هنر راضی کردن زن از لحاظ جنسی را یاد بگیرند.» نکته جالب در این بحث آنست که مدرکی که «برتون» دآوری‌اش را بر پایه آن استوار نموده، چند کتاب وابسته به صور قبیحه و جنسی و یا آنچه که در زبان انگلیسی Pornography نامیده می‌شود، بوده است. یکی از آن نشریات *Book of Carnal Copulation* (کتاب بغل‌خوابی جسمانی) و دیگری *Initiation into the Modes of Coition and its Instrumentation* (آشنائی با روش‌های همبستری و چگونگی انجام آن) نام دارند. این کتاب‌ها در باره عمل همجنس‌بازی نوشته شده، ولی گویا «برتون» خواسته است به این واقعیت توجهی نداشته باشد. یکی از انواع این کتاب‌ها که «برتون» به آن اشاره کرده و زیر فرنام *The Book of Exposition in the Art of Coition* (کتاب شرح هنر بغل‌خوابی)، نوشته شده، اینگونه آغاز می‌شود: «الحمدلله، ستایش خدایرا که سینه دوشیزگان باکره را با پستان زینت داد و رانهای زنان را سندنایی برای آلت‌های نیزه مانند مرد قرار

داد.» به گفته دیگر، شکر خدایرا که زنان را برای لذت مردها و هدف جنسی آنها آفرید.

کتاب بسیار مشهور دیگری که بوسیله «شیخ نفضاوی» زیر فرنام *The Perfumed Garden* (باغ معطر)<sup>۵۶۸</sup> در سده شانزدهم نگارش یافته و «برتون» آنرا ترجمه کرده است، به خوبی عقیده اسلام را در باره زن و چگونگی تماس جنسی با او نشان می‌دهد. «شیخ نفضاوی» در این کتاب می‌نویسد: «کسی نمی‌تواند، تماس جنسی با زن را انکار کند، ولی این کار مایه خطر است. آیا شما می‌دانستید که مذهب زنان در آلت تناسلی آنهاست؟ آلت تناسلی زنها سیری‌ناپذیر است و برای اینکه شهوت آنها آرام گیرد، برایشان تفاوتی ندارد که با یک آدم لوده و مسخره، با یک سیاه زنگی، با پیشخدمت خانه و یا حتی یک فرد بی‌آبرو همبستر شوند. و باید بدانید که آن شیطان است که آن آب لزج را در آلت تناسلی زنها جاری می‌سازد.» «شیخ نفضاوی» چکامه زیر را از «شیخ نواس» نقل و به گونه کامل با متن آن موافقت می‌کند:

زنان دیو آفریده شده و مانند دیو نیز زندگی می‌کنند

به گونه‌ای که همه می‌دانند، کسی نمی‌تواند به آنها اعتماد کند

اگر آنها به مردی عشق بورزند، تنها از روی هوس و شهوت است

و کسی که زنی را دوست بدارد، آن زن نسبت به او از همه ستمگرتر خواهد بود

من با یقین کامل می‌گویم که زنان سرشار از نیرنگ، تزویر و خیانت هستند

مردی که عاشق زنی باشد، براستی که انسانی گمراه و بدبخت است

اگر کسی سخنان مرا باور نمی‌کند، می‌تواند آنها را

با جذب عشق چندین ساله یک زن به خود، آزمایش کند

اگر شما با سخاوتمندی کامل هر چه دارید

سالها و سالها در اختیار زنها بگذارید،

سرانجام آنها خواهند گفت: «به خدا سوگند می‌خورم

که تا کنون چشمهای من هیچ چیزی از این مرد ندیده است!»

پس از اینکه شما خودتان را به خاطر آنها به روز سیاه تنگدستی نشانید،

آنها همیشه فریاد می‌زنند: «بده، بده مرد، بلند شو، وام بگیر و بده.»

اگر آنها نتوانند از شما فایده ببرند، بر ضد شما برانگیخته خواهند شد آنها به شما دروغ می‌زنند و به شما تهمت و افترا می‌زنند آنها از اینکه نوکر خود را در نبود ارباب به درختخواب ببرند، هراسی ندارند هنگامی که شهوت بر آنها غلبه می‌کند، به انواع نیرنگ‌ها دست می‌زنند بدون تردید، هنگامی که شهوت آلت تناسلی آنها را به جنبش در می‌آورد اندیشه آنها تنها اینست که آلت مردی را به حالت نعوظ در آورند خداوندا! ما را از شر و فریب زنان در امان نگهدار و بویژه از شر و نکبت زنان سالخورده. آمین

«شیخ نواس» نظر خود را در جایگاه یک مرد مسلمان نسبت به زنان، بدین شرح بازنمود کرده است: زن موجودی است؛ فریبگر، نیرنگ‌باز، حيله‌گر، آزمند، نمک‌ناشناس، بی‌وفا، دارای شهوتی سیری‌ناپذیر و به گونه کوتاه، دروازه‌ای برای دوزخ. «برتون»، برخلاف چکامه‌ای که در باره جایگاه زن در اسلام، در کتاب *Terminal Essay* سروده، در دیباچه ترجمه‌ای که یکسال بعد از کتاب *The Perfumed Garden* (باغ معطر) نموده، سرانجام موافقت و تأیید کرده است: «براستی که زن در اسلام جای بسیار خوار و اهانت‌آوری دارد.»

«بولو» Bullough، «باسکت» Bousquet و «بودیبا» Bouhdiba نیز باور دارند که برخلاف مسیحیت که به قول «نیچه» عمل جنسی را زشت برشمرده، در اسلام اعمال جنسی آزاد به شمار رفته است. ولی، در یک صفحه و نیم آخر کتابش تأکید می‌کند که: «اسلام زنان را در جایگاهی اهانت‌بار قرار داده و آنها را موجودات پستی به شمار آورده است.» با این وجود، باز هم فکر می‌کند، داوری «لین - پول» نسبت به زنان گزافه‌گوئی است. «لین - پول» در این باره نوشته است: «خوار شماری زن در اسلام، داغ‌ننگی است که بر پیشانی این دین زده شده است.» به همان نسبت، «باسکت» اسلام را با مسیحیت برابری می‌کند: «اسلام، آشکارا و آزادانه، بهره‌گیری از لذت‌های جسمی در هنگام عمل جنسی را آزاد برشمرده، ولی مسیحیت نسبت به لذت‌های جسمی در هنگام عمل جنسی، خوشبین نیست.» با این وجود، او همچنین اعتراف می‌کند که: «اسلام،

بویژه در اعمال جنسی، زن را بسیار خوار و خفیف به شمار آورده است.<sup>۵۶</sup> تنها «بودیا» به برتری اسلام در امور جنسی اعتقاد دارد و به نظر می‌آید که او دست کم، نمی‌تواند در قرآن مدرکی بیابد که نشانگر ضدیت با زن باشد و با خوشدلی می‌خواهد به پندارهایش جامه عمل بپوشاند که در اسلام همیشه عمل جنسی در اوج رضایت انجام می‌پذیرد و آمادگی دائمی برای این عمل مجاز فرض شده است.

هرگاه بخواهیم به شریعت اسلام به شکل دینی نگاه کنیم که عمل جنسی را آزاد بر شمرده، به تمام زنان مسلمان اهانت کرده‌ایم؛ زیرا عمل جنسی در اسلام، یک کار مردگونه به شمار رفته و اراده و آزادی زن در عمل جنسی، به گونه‌ای که خواهیم دید یا انکار شده و یا به گونه‌ای که در کتاب باغ معطر آمده، یک عمل زشت و نازیبا و یا به گفته دیگر یک عمل شیطانی ترسناک به شمار آمده است. با این وجود، به گونه‌ای که «سلیمان زقیدور» گفته است، عمل جنسی در اسلام، به اندازه همین عمل در تنوری پسیک‌آنالیز (روانکاوی) با اهمیت به شمار رفته است. ما در این نوشتار ثابت خواهیم کرد که دین اسلام با تکیه روی زشت و نازیبا بودن عمل جنسی، نسبت به نفس عمل و دستگاه تناسلی در حد بیمارگونه بودن ابراز نفرت می‌کند و از این لحاظ پیوسته به زن با نگر خفت و خواری نگاه می‌کند.

بر پایه نوشته فرهنگ اسلام:<sup>۵۷</sup> اگرچه وضع زنان در شریعت اسلام، بسیار اندوهبار است، ولی باید اعتراف کرد که اقدامات محمد در بهبود وضع زنان عربستان بسیار مؤثر بود. «باسکت»، با این موضوع موافقت کرده و می‌نویسد، محمد را باید قهرمان بهبود وضع زنان در آن زمان تاریخی ویژه دانست. دو اقدام اصلاحی او در این مورد عبارتند از: جلوگیری از زنده به کور کردن کودکان مؤنث و برقرار کردن حق ارث برای زنان («برتون» می‌افزاید، در حالیکه «قانون مالکیت اموال برای زنان شوهردار»، در انگلستان در سال ۱۸۸۲، پس از صد سال که زنان از محرومیت رنج می‌بردند، به تصویب رسید).

ولی، همانگونه که «احمدالعلی» در کتاب *Organizations Sociales*

*chez les Bedouins* نوشته است، زنده به گور کردن دختران تاخواسته، شاید سبب مذهبی داشته و ازدگرسو، این روش بسیار به ندرت روی می داده است. نویسندگان مسلمان، در باره زنده به گور کردن دختران گزاره گونی کرده اند تا برتری اسلام را نشان دهند. و اما در باره حق ارث زنان باید دانست که یک زن به اندازه یک دؤم مرد ارث می برد و به گونه ای که بعدها خواهیم دید، بهیچوجه آنگونه که «برتون» گفته است، زن حق تصمیم گیری در اموال و دارائی های خود را ندارد. محمد در باره پیشرفت حقوق زنان برآستی اقدام شایسته ای به عمل نیاورد و عقاید او در باره زنان همانند معتقدات افراد همزمانش بود. او باور داشت که زنان دلریا، بوالهوس، دمدمی مزاج و اسباب بازی مردان بوده و می توانند سبب گمراهی آنها شوند.

بر پایه نوشته دانشمند شهیر «شاخت»، حقوق و وضع زنان بر اساس اصول و احکام اسلام، به وخامت گرائید و بسیار اندوهبار شد: «قرآن در مورد ویژه ای، چندزنی را تشویق کرده و این قاعده به شکل یکی از اصول اساسی قوانین و مقررات ازدواج درآمد. این قاعده وضع زنان شوهردار را در اجتماع نسبت به حقوقی که پیش از ظهور اسلام در عربستان داشتند، بسیار وخیم تر کرد. همچنین، بسیاری از روابط جنسی که در عربستان پیش از اسلام بسیار محترمانه انجام می گرفتند، بوسیله اسلام غیر قانونی شد.»<sup>۵۷۱</sup>

زنان چادر نشین پیش از ظهور اسلام، در کنار شوهرانشان کار می کردند و از آزادی شخصی قابل توجهی بهره می بردند. این زنان فعال و کارساز بودند، از ربه و گله نگهداری می کردند، نه منزوی و گوشه نشین بودند و نه با چادر خود را می پوشانیدند و نقش آنها در اجتماع بسیار مؤثر، مثبت و قابل احترام بود. هرگاه، مردی با همسر خود بدرفتاری می کرد، زن از وی می گریخت و وارد منطقه طایفه همسایه می شد. حتی در سده نوزدهم، برخلاف مقررات اسلام، «از میان چادر نشینان، دوشیزه ای از یک خانواده اصیل بر روی شتر سوار می شد و در جلوی سربازان حرکت می کرد و سربازان ترسو و بزدل را سرزنش و سربازان شجاع را با خواندن

چکامه‌های حماسی به جنگیدن تحریک می‌کرد.<sup>۵۷۲</sup>

طبری، تاریخ‌نویس سده دهم از «هندبنت عتبه»، همسر ابو سفیان، یکی از خانواده‌های اشرافی مکه، تصویر روشنی از آزادی و احترام زنان پیش از اسلام به دست می‌دهد. او می‌نویسد، زنان درست مانند مردان، نسبت به وفاداری به میهن خود سوگند یاد می‌کردند، در مذاکرات با رئیس جدید نظامی شهر که خود محمد بود - شرکت می‌کردند و اغلب آنها آشکارا نسبت به دین جدید ابراز دشمنی می‌ورزیدند. هنگامی که در سال ۶۳۰، محمد با ۱۰/۰۰۰ نفر از پیروانش وارد مکه شد، ابو سفیان که تا اندازه‌ای از ورود محمد به مکه به هراس افتاده بود، یک گروه به نمایندگی از سوی خود نزد محمد فرستاد تا تسلیم رسمی خود را به او اعلام دارد و سوگند وفاداری نسبت به وی یاد کند. ولی، زنان شهر به رهبری «هندبنت عتبه»، موافقت خود را با این امر با کراهت بسیار اعلام داشتند. «هندبنت عتبه»، به سبب اینکه محمد تعهداتی را تنها بر زنان تحمیل کرده و مردان را از آن تعهدات معاف کرده بود، او را مورد سرزنش قرار داد. هنگامی که محمد مقرر کرد که آنها از آن پس نباید به کشتن فرزندان خود دست بزنند، «هند» پاسخ داد، چقدر جالب است که ما این فرمان را از یک رهبر نظامی می‌شنویم که در جنگ بدر اینهمه خونریزی کرده، سبب کشتن هفتاد نفر شده و پس از جنگ نیز فرمان داده است که بسیاری از اسیران جنگی را از دم شمشیر بگذرانند.

مسلمانان روشنفکر و اصلاح طلب دوره‌های جدید - چه زن و چه مرد - هنگامی که با وضع واپسگرایی چند صد ساله زنان در اسلام روبرو می‌شوند؛ افسانه‌ای می‌سازند که به قول خودشان وابسته به عصر طلایی اسلام بوده و می‌گویند، در آغاز پیدایش اسلام، زن و مرد از حقوق برابر بهره می‌بردند. برای مثال، حتی «نوال السعداوی»<sup>۵۷۳</sup> یکی از طرفداران حقوق زن در مصر که بیش از هر نویسنده دیگری باور دارد که اسلام حق زن را در باره چگونگی زندگی جنسی‌اش در نظر داشته می‌نویسد، در حال حاضر حقوق زن آنگونه که باید و شاید در باره زندگی جنسی‌اش رعایت نمی‌شود، در حالیکه در صدر اسلام و در زمان محمد و نیز در



نهاد شریعت اسلام، حقوق و آزادی‌های زن در باره امور جنسی‌اش به رسمیت شناخته شده بوده است. به همان ترتیب، «رشید میمونی»<sup>۵۷۴</sup> نویسنده الجزایری می‌نویسد: «تردید نیست که دین الله حق زن را در امور و مسائل جنسی‌اش به رسمیت شناخته، ولی تفسیرهایی که از شریعت به عمل آمده، زن را از حقوق جنسی‌اش محروم کرده است... در واقع، این بنیادگرایی زشت و واپسگراست که این وضع را برای زنان به وجود آورده است.»

آنچه از نوشتارهای بالا برداشت می‌شود، آنست که نفس و سرشت اسلام نباید برای وضع ناهنجار زنان سرزنش شود، در حالیکه این دیدمان درست نیست و بدیهی است که اگر نویسنده‌های بالا، اعتراف می‌کردند که این نفس و نهاد شریعت اسلام است که سبب واپسگرایی حقوق زنان شده، دیگر دفاع و یا سخنی برای گفتن نمی‌توانستند داشته باشند. به همین سبب، هنگامی که متون قرآن و احادیث اسلامی پیش روی آنها گذاشته می‌شود، زبان خردشان به لکنت می‌افتد و کوشش می‌کنند با تفسیرهای نابجا، از اسلام دفاع و آنرا تبرئه کنند. گروهی دیگر می‌گویند، سنت‌هایی که در باره واپسگرایی حقوق زنان در اسلام به وجود آمده و در شریعت این دین ماندگار شده، بر اثر کوشش‌های برخی مسلمانان مشکوکی که هدفشان نامعلوم بوده، ایجاد شده است.

ملاها و متعصبین نیز پیوسته کوشش می‌کنند، در برابر اندیشمندان اصلاح طلب اسلامی، دلائل تازه‌ای در اثبات حقیقت خود برای عقب مانده نگهداشتن حقوق زنان ارائه دهند. بدیهی است که در این نبرد، کوشش اندیشمندان اصلاح طلب اسلامی ره بجائی نخواهد برد. تردید نیست که اسلام سبب اصلی واپسگرایی زنان بوده و برای همیشه به‌عنوان عامل بازدارنده توانمندی در راه پیشرفت وضع آنها برجای خواهد ماند.<sup>۵۷۵</sup> اسلام همیشه زنان را از هر لحاظ: جسمی، مغزی و اخلاقی، موجوداتی فرومایه و پست به شمار آورده است. این نظر منفی اسلام در باره زنان بوسیله فرمان الهی در قرآن به رسمیت شناخته شده: احادیث آنرا تأیید کرده و تفسیرهای علمای حکمت الهی اسلام و آنهایی که برای خود، در راستای

نگهداری مسلمانان در نادانی و ناآگاهی کوشش می‌کنند، آنرا دائمی و ابدی ساخته‌اند.

اندیشمندان و روشنفکران اصلاح طلب اسلامی، بهتر است برای آزادی زنان از ادامه بحث‌های مذهبی دست بردارند و بجای آن نوشتارهای مقدس را به گونه کامل انکار کنند و تنها به خردگرایی و حقوق بشر روی آورند. اعلامیه حقوق بشر که در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸، بوسیله مجمع عمومی سازمان ملل متحد در پاریس بوسیله بیشتر کشورهای اسلامی به تصویب رسیده، هیچ ذکری از دین و مذهب به میان نیاورده است. این حقوق بر مبنای حقوق طبیعی افراد بشر و به سبب اینکه آنها موجود بشر هستند، به وجود آمده و داور راستین این حقوق برای زنان نیز خرد و منطق انسان می‌باشد. شوربختانه، زندگی مسلمانان دنیا در عمل، امروز دستخوش گروهی ملای خشک مغز و ناآگاه که نام علما به خود بسته و با فتواها و داوری‌های مذهبی، مردم کشورهای اسلامی را در ژرفای واپسگرایی نگهداشته‌اند، می‌باشد. دلیلی که این افراد در راستای دفاع از اقدامات نابخردانه خود به دست می‌دهند، آنست که قرآن کلام خداست و برای تمام زمانها و مکانها به وجود آمده و بدون چون و چرا باید به مورد اجرا گذاشته شود. بنا به باور آنها، پرسش در باره اصول و احکام شریعت، تردید در باره کلام خداست و کفر به شمار می‌رود و وظیفه یک نفر مسلمان آنست که از فرامین الهی، بدون چون و چرا فرمانبرداری کند.

سبب و فرنود قدرت و نفوذ علما را در اجتماعات اسلامی، از چند عامل می‌توان ناشی دانست. هر کیش و مذهبی که پیروان خود را به فرمانبرداری بدون چون و چرا از اصول و قواعد خود ملزم کند، به ناچار گسترش هرگونه اندیشه آزاد و ابتکاری را از افراد مردم سلب می‌کند و این هدفی است که علما و روحانیون، همیشه آنرا دنبال کرده‌اند. در چنین وضعی، گروه علما بر جامعه اسلامی حاکم می‌شوند و با خشکانیدن نیروی ابتکار و اندیشه‌گری آزاد، همانگونه که برای صدها سال در اجتماعات اسلامی مشاهده شده، میزان بیسوادی به بالاترین درجه می‌رسد و ماندگی ذهنی، فرهنگی، معنوی و اقتصادی که برای حکومت علما و